



## سکاف

نشریه ایرانیان معتقد به آزادی جنسی

شماره ۳۴ - ۴ شهریور ۱۳۸۲

قسمت اول

**Cekaf@Cekaf.com**

**www.Cekaf.com**

سکاف نشریه معتقدین به آزادی جنسی است. آنانی که معتقدند انجام هرگونه عملی جنسی به شرط رضایت مندی و بلوغ شرکت کنندگان، آزاد است.

**توجه : به دلیل حجم بالای مطالب، این شماره در دو قسمت منتشر شده است.**

۲	سرمقاله - از حق جوانان و فرهنگ آزادی جنسی دفاع کنیم	قسمت اول
۳	حرف‌های خودمانی - آرش	
۵	دادگاه	
۷	دید زدن همسایه تو انباری	
۸	هوش (نبوغ) جنسی (Sexual Intelligence) خود را تقویت کنیم	
۱۰	عمو حمید	
۱۳	داستان رستم و سوادیه	
۱۲	فرهنگ واژگان جواتی (از شریفی)	
۱۵	حرف دل دختران (مریم)	
۱۷	حرف‌های خصوصی این شماره	
۲۱	حرف دل یک جوجه سکافی	
۲۲	با واریکسول آشنا شویم	
۲۳	یک تست آزمایشی خودشناسی برای آقایان	
۲۸	من هم هستم (از پویا)	
۲۹	خوابگاه دانشجویی	
۳۰	نامه مسئول سایت دین و سیاست به سه کاف و جواب آن	
۳۵	فکرش رو بکن : فانتزی سکسی تو! (از کارون جاوید)	

## سرمقاله. از حق جوانان و فرهنگ آزادی جنسی دفاع کنیم. (ج. ش.)

اول می‌خواهم چند سؤال مطرح کنم و بعد نظر خودم را برایتان بنویسم. دختر و پسر که با هم دوست هستند چرا باید دوستی خود را قایم کنند؟ چرا نباید اجازه داشته باشند اگر خواستند آزادانه دوستی خود را برای دیگران اعلام کنند؟ یا دست در دست هم توی خیابان راه بروند؟ مگر عشق و دوستی چیز بدی است؟ مگر حق کسی را می‌خورند؟ آیا این جزئی از دموکراسی نیست؟ آیا در حق دختر و پسریکه امروز با هم هستند و از رفت و آمد آزاد و علنی آنها ممانعت میشود، حقیقتی صورت نمی‌گیرد؟ چرا باید احترام به ارزشهای یک عده مساوی این باشد که حق یک تعداد دیگر ضایع شود؟ چرا از تحمل عقاید دفاع میشود اما از تحمل سلیقه‌ها و حق انتخاب، کسی حرفی نمی‌زند؟ چرا برای لغو حجاب اجباری تو کشور کسی چیزی نمی‌گوید؟ چرا به دستگیری جوانان در خیابانهاو حتی تعقیب و گریز و کشتن آنها کسی اعتراضی نمی‌کند و در سطح دستگیری سیاسیون و یا خبرنگاران به این مسائل بها نمیدهند؟ چرا کسی برای این مسائل اعتصاب غذا نمی‌کند یا نامه ای نمی‌نویسد؟ چرا جوان ایرانی اینقدر تنهاست؟ چرا کسی از فرهنگی که درحال شکلگیری و گسترش است و نوید زندگی بهتری را میدهد حرفی نمی‌زند؟ و آن را معرفی نمی‌کند؟ آیا میتوان به بهانه واهی اخلاق و باورهای مردم، آزادی بخشی از مردم را گرفت؟ مگر نمی‌گویند که مردم فرهنگ جمهوری اسلامی را رد کرده اند؟ مگر اینهمه اعتراضات را نمی‌بینند؟ نکند مخالفان هم همین ارزشهای حاکم امروزی را میخواهند؟ اگر تعدادی جوان دلشان میخواهد برای دعایکمیل به مسجد بروند حقشان است ولی اگر تعدادی هم خواستند به دیسکو بروند و موسیقی گوش دهند و برقصند هم حق دارند. در کشورهای دیگر که مردمانشان پیش از ما بر سرنوشت خود حاکم شده و به مردمسالاری رسیده اند همه اینها بطور روزانه عملی میشود بدون آنکه هرج و مرجیدر جامعه مشاهده شود یا حق کسی پایمال شود چون معیار حق فرد در چارچوب حقوق و آزادیهای فردی خودش است. اگر کسی

اینها را نمی‌پذیرد باید برایش توضیح داد اما اگر سکوت شود او ادعای برحق بودن میکند. و همین گره است که سنتها را اینچنین جری کرده و بر سرنوشت ما حاکم کرده است. طوریکه کسی حتی جرئت حرف زدن از آنها هم ندارد. چه کسی خود را مسئول جواب دادن به چراهای بالا که در ذهن میلیونها جوان ایرانی هست، میداند؟ آیا اصلا کسی جوابی داده؟ میداند؟ خلیلیها در ایران، چه مخالف بیرون از حکومت و چه حتی اصلاحطلبان درون حکومت در باره اهمیت آزادی و حقوق انسان حرف می‌زنند، اما این مدعیان دموکراسی (مردمسالاری) ما، از توضیح و تعریف کامل منظور خود از این کلمات خودداری کرده و فقط بر قسمت سیاسی دموکراسی خود تاکید میکنند. اما این نه تنها غلط آموزی است که حتی صادق نبودن آنها را میرساند و در بدترین حالت نشان میدهد که دموکراسی را نمی‌شناسند، چونکه دموکراسی واقعی به حوزه مسائل جنسی (که یک مسئله مهم انسانی است) هم مربوط میشود.

پنهانکاری و ریا و سکوت ما را به جایی نمیرساند و کسانی که دربرابر این ملک و ملت احساس مسئولیت میکنند باید همانقدر برای اصلاح قوانین و فرهنگ جنسی تلاشکنند که برای اصلاحات سیاسی، افراد و تشکلات جدی باید برای اینکار قدم جلو نهند و بر علنیت صداقت و راستی تاکید کنند و در جا انداختن این مفاهیم بکوشند و برای آزادی واقعیانسان تلاش کنند. انسانی که فقط حق رای دارد ولی در عرصه مسائل جنسی خود اطلاعات لازم را ندارد یا میترسد نیازهای خود را بیان کند یا مجبور است برای رعایت یکسری احکام و دستورات فرهنگی خود را سانسور کند، آزاد نیست. به این جهت هم درافتادن با سنتهای نادرست همانقدر مهم و ضروری است که درافتادن با سیاستهای غلط. حرکت برای اصلاحات سیاسی بدون حرکت همزمان جهت اصلاحات فرهنگی از جمله اصلاحات در قوانین و فرهنگ جنسی به بیراهه میانجامد. این را تاریخ کشور ما میگوید. باز کردن جبهه

اصلاحات جنسی و فرهنگی یعنی گشودن جبهه تازه ای از مبارز برای دموکراسی و آزادی، در غیر اینصورت مبارزه ناقص است. آنها که مخالف حاکم شدن مردم بر سرنوشت خود هستند، با اصلاح فرهنگی و کم کردن فشارهای فرهنگی و اجتماعی و جنسی هم مخالفند پس باید در همه عرصه‌ها به چالش کشید. معلوماتی که چنین کاری ساده نیست ولیکی گفته که مبارزه ساده است؟ اما اگر از جایی شروع شود و همه بخصوص روزنامه‌ها و مجلات و سایت‌های اینترنتی به این مسائل دامن بزنند، خود بخود یک جبهه جدید باز میشود و مردم علاقمند میشوند و آنوقت کارها راحت‌تر پیش میرود. اگر در برابر سنتهای غلط سکوت کنیم یعنی آنها را قبول داریم یا حداقل حاکمیت آنها تو جامعه و ذهنها مزاحم مردم و جوانان نیست. یعنی راه را برای اصلاحات فرهنگی بسته ایم. یعنی عدم حمایت از درخواست میلیونها جوان ایرانی. زادی جنسی بخشی از حقوق بشر است و نمیتوان بر این جنبه از این قانون جهانی چشم فرو بست. دنبال کردن رقابت سیاسی چند گروه که اختلاف چندانی با هم ندارند و مسائل مربوط به بهبود زندگی انسانها و نیازهای آنان مربوط میشود را مطرح نمیکنند، توجه جوانان، که نیروی عمده و بزرگترین قشر جامعه ما هستند، را جلب نمیکنند. مردم زمانی درگیر سیاست میشوند و به پیروزی و شکست نیروها اهمیت میدهند که ببیند که دعوای بالاسر منافع خودشان است نه صرفاً برای حاکم شدن این یا آن. اگر کسی راست میگوید و میخواهد جوانان او را باور کنند باید در کنار درخواست کار و درآمد برای جوانان از حق و خواست آنان برای دسترسی به اطلاعات جنسی و همچنین فرهنگ آزادی جنسی هم دفاع کند.

به امید چنین روزی

## حرفهای خودمانی نوجوانان (آرش)

با سلام...

دوست دختر یا دوست پسر؟ مسئله ای که امروزه اغلب نوجوانان با آن آشنا هستند و در حال تجربه کردن و یا در فکر آن هستند. ولی برآستی این دوستیها چگونه اند؟ بسیاری از نوجوانان در مورد این مسئله هنوز به جواب قطعی نرسیده اند ولی از طرف دیگر نوعی حس و غریزه در وجودشان قرار دارد که آنها را وادار به نوعی حرکت به سوی جنسی که دوست دارند میکند. تبیدن قلب در هنگام نگاه کردن و هول شدن از نشانه های این موضوع است. وقتی چنین نشانه هایی را در خود حس میکنید خوشحال باشید که بزرگ شده اید ولی باید بیشتر مواظب باشید که این غریزه را بشناسید و با آن درست برخورد کنید. مسائلی که در زیر عنوان میشود صرفاً مخصوص فقط دختر یا پسر نیست بلکه در بسیاری موارد مربوط به هر دو طرف در رابطه دوستیاشان میشود، هم پسر و هم دختر. نکاتی که یک دختر بهتر است در دوستی رعایت کند:

- تصور اینکه دوست پسر شما حتما باید در آینده با شما ازدواج کند بسیار اشتباه است و اگر این باور را دارید در اشتباه هستید. دوستی با ازدواج خیلی فرق میکند. ازدواج مسئله ای است که نمیتوان به این راحتیها در مورد آن تصمیم گرفت. بهترین کار این است که وقتی با هم دوست شدید جریان پیش رفتن و قاطی شدن احساسات خود و طرف را به حال خود بگذارید یعنی برای آینده تصمیم نگیرید که آره با هم ازدواج میکنیم و از این حرفها. ولی اینطور هم حرکت نکنید که این دوستی شما موقتی است. با هم دوست باشید، اگر به هم میخورید و عاشق هم شدید و دل بستید، آنوقت دو طرف این را احساس میکنند و هی دوستی را ادامه میدهند تا جایی که فکر میکنید شما از هر نظر به هم میخورید و هر زمان که وقتش رسید و خودتان خواستید

ازدواج میکنید ولی اگر هم اینطور نشد که دوستانه از هم فاصله میگیرید.

- سعی در فریب فرد مورد نظر نداشته باشید هیچ وقت به او دروغ نگوئید. او دوست شماست. قرار است روزهای زیبایی با هم سپری کنید. پس صادقانه عمل کنید.

- انتظار نداشته باشید که از همان اول دوست پسران تمام زندگی خصوصاًش را از سیر تا پیاز برایتان تعریف کند. سعی نداشته باشید که آمار دقیق زندگی خصوصی او را بدست آورید.

- این اصل را بخاطر بسپارید. هر شروعی روزی پایان خواهد داشت، طوری رفتار نکنید که وقتی زبانم لال از جدا شدید، دشمن هم شوید و هر روز طرف مقابل را نفرین کنید.

- زود تصمیم نگیرید. در سنین نوجوانی و حتی جوانی دختران معمولاً با اولین درخواستها موافقت میکنند و جواب مثبت میدهند و این سؤال که دوست آنها چگونه آدمی است را برای وقتی میگذارند که مدتها از دوستی آنها میگذرد. بهتر است که اول خوب دوستانه را بشناسید و بعد بله .....

- انتظارات ناخواسته از دوست پسران نداشته باشید. هیچوقت از او کارهای غیر ممکن را نخواهید. به خاطر اینکه جلو دیگران پز بدهید که دوست پسران چه کارهایی که نکرده، از او انتظارات غیر معقول نداشته باشید.

- دوست پسر شما هم احساس دارد. با احساس او بازی نکنید. درست است که او روزی مرد میشود ولی او هم قلبی هم جنس قلب شما دارد و حساس است.

### نکاتی که یک پسر بهتر است در دوستی رعایت کند:

- نکاتی که در بالا برای دختران نوشتم، در مورد پسران هم صدق میکنند.

- اگر دوست دختر خود را فقط و فقط برای کردن میخواهید از همان اول تکلیفتان را

مشخص کنید. حرفم با بعضی از پسرهاست که با حرفهای شیرین مخ دختران را به کار میگیرند تا روزی از او استفاده جنسی کنند. این را بدانید که آن دختر هم انسان است. بخاطر پانزده دقیقه سکس زندگی آینده او را خراب نکنید.

- طوری در دوستیاتان عمل نکنید که اگر روزی مجبور شدید از هم جدا شوید، زندگی را برای خود سیاه ببینید و امیدی برای خود نداشته باشید.

### یک سری نکاتی هم هستند که اسمشان را نکات خفن میگذاریم که آنها با پوزش از همه شما، در زیر میآورم:

- در دوستیاتان میدانید روزی بالاخره از او جدا میشوید چیزی با هم رد و بدل نکنید که روزی به عنوان مدرک بر علیه شما مورد استفاده قرار بگیرد. ( نامه و کارت پستالها و چیزهای دیگر.)

- اگر با پدر و مادران راحت نیستید و آنها از دوستی شما بیخبرند، هیچ وقت شماره خصوصی خانه اتان را با هم رد و بدل نکنید.

- اگر خواستید با هم سکس کنید، حتماً از کاندوم استفاده کنید. و آخرین مطلب برای دختران اینکه هیچوقت در اولین فرصت بدست آمده با دوستپسران سکس کامل نکنید.

مدتی پیش در جایی مطلب جالبی به چشمم خورد که فردی بنام علیرضا ش. آن را ترجمه کرده بود ( تا حد زیادی مطالب درست است ولی مطلق نیست - مؤلف) بد نیست به عنوان حرف آخر خلاصه آن مطلب را در اینجا ذکر کنم:

تفاوت عاشق بودن و دوست داشتن:

۱- هنگام دیدن کسی که عاشقت هستی تپش قلب شما زیاد میشود و هیجانزده میشوید اما هنگامی که کسی را

میبینید که او را دوست دارید احساس سرور و شادمانی میکنید.

۲- وقتی به کسی که عاشقش هستید نگاه میکنید خجالت میکشید ولی وقتی به کسی نگاه میکنید که دوستش دارید لبخند میزنید.

۳- وقتی در کنار معشوق یا معشوقه خود هستید نمیتوانید مطلبی را که میخواستید بیان کنید و بخاطر بیاورید اما در مورد کسی که دوستش دارید شما توانایی آن را دارید.

۴- در مواجه شدن با کسی که دوستش دارید خجالت کشیده و دست و پای خود را

گم میکنید اما در مورد کسی که دوستش دارید راحت بوده و کارتتان را انجام میدهید.

۵- به چشمان کسی که عاشقش هستید نمیتوانید به مدت طولانی زل بزنید ام در حال لبخند میتوانید به چشمان کسی که دوستش دارید به مدت طولانی نگاه کنید.

۶- وقتی معشوق / معشوقه شما گریه میکند شما هم گریه میکنید اما اگر کسیکه دوستش دارید در حال گریه باشد شما سعی در آرام کردن او دارید.

۷- شما میتوانید یک رابطه دوستی را پایان دهید ولی نمیتوانید چشمان خود را روی احساس عاشق بودن ببندید چرا که حتی اگر یک بار این کار را بکنید، عشق همچون قطره ای در قلب و برای مدت طولانی باقی خواهد ماند.

=====

آدرس ایمیل من: برای سه کاف با موضوع آرش نامه بفرستید.

## دادگاه

دادگاه گفته بود برید سه ماه دیگه برگردید، اما هر دوی ما میخواستیم کار را یکسره کنیم. از ازدواج من و مهناز ۳ سال میگذشت. به علت گرفتاریهاییکه داشتیم و وضعیت شغلی و داشتن خانه کرایه ای، تصمیم گرفتیم که تا وضعمون مرتب نشه، بچه دار نشیم.

سه سال زندگی با هم برای هر دوی ما سخت بود. و بدترین قسمت مسئله هم سکس ما بود. ما هر دو دید خوبی نسبت به سکس نداشتیم، شب که میشد و به رختخواب میرفتیم، سریع چراغها را خاموش میکردیم، طوری که تو این مدت اصلا بدن همدیگه رو درست حسابی نمیدیدیم، سکس هم بیشتر یک وظیفه بود تا لذت. اوائل هفته ای یکی دو بار و به مرور کمتر و کمتر. از یکسال پیش مشکلات ما بیشتر و بیشتر شد، دعواها بلندتر و طولانیتر، به همراه دعواها تقریباً بیاحترامی به همدیگر هم رسید و... تا اینکه تصمیم به جدائی گرفتیم و به دادگاه رفتیم. نصیحت دوستان هم فایده ای نداشت، ما تصمیم به جدایی گرفته بودیم.

تو این مدت اما احساس تنهایی شدیدی میکردم، حدس میزنم که مهناز هم همین وضعیت را داشت. مهناز را نمیدانم اما بیشترین سکس من شامل جلق زدن تو دستشویی یا هنگام دوش گرفتن بود. که با خیال راحت میتوانستم با کمک فانتزیهایم خودم را ارضا کنم. با سکاف که آشنا شدم اوائل آن را با شک و تردید میخواندم، بخصوص که با واقعیتهای زندگی خود من خیلی فاصله داشت، اما کمکم باورم شد. مطالب جالب و علمی و سؤال و جوابها را به دقت میخواندم و داستانها را برای حشری شدن و جلق زدن. اما مشکل من و مهناز همچنان پابرجا بود. دو هفته پیش که دوستی خانه ما مهمان بود، بعد از شام و پیکی که زدیم، سرها گویا کمی گرم شد و من راحت حرف میزدیم. وسط بازی ورق بود که یکهو حرف سکاف را پیش کشیدیم و به به، متوجه شدم که نه تنها مهدی که بعدها فهمیدم مهناز هم سکاف را میشناخته و چه نعمتی بهتر از این.

خلاصه کلی درباره سکاف حرف زدیم و ورق بازی کردیم. مهدی که رفت، گویا جو خانه ما بکلی عوض شده بود. رفتم و دو پیک دیگر آوردم، یکی برای خودم و یکی برای مهناز و گویا هر دو میخواستیم، دوباره صحبت سکاف پیش آمد. همین باعث شد که من و مهناز راحت درباره مسائل سکسی با هم حرف بزنیم، خودمان هم باور نمیکردیم. همینطور که حرف میزدیم، به هم نزدیکتر شدیم و ناخودآگاه به هم پیچیدیم. کمتر از ده دقیقه بعد در زیر نور چراغ اتاق نشیمن و روی مبل، برای اولین هر دو لخت بودیم و من کس زیبای مهناز را دیدم. مهناز چاق نیست ولی لاغر هم نیست. بعد از مدتی لب گرفتن و با دست با آلت هم ور رفتن، گفتم که میخوام بخورم، گویا منتظر چنین حرفی بود، آنچنان نگاه پرشهوئی به من انداخت که دیگر تعلق جایز نبود. پاهایش را بلند کردم و رفتم لای پاهاش. اول دماغم را به کساش نزدیک کردم و مشامم را از رایحه دل انگیز این میوه بهشتی پر کردم، چه بویی، چه لذتی. حس میکردم که خیلی عجله دارم اما ته دلم

لذت و هوس محروم کرده بودیم؟ دستم را دراز کردم و بالش کوچک بغلی را زیر باسن مهناز گذاشتم که کساش بالاتر بیاید. اول محکم زبانم را از چپ به راست روی آن گرداندم و بلافاصله عکس حرکت. بعد دست کردم و لبهای آن را کمی از هم باز کردم، میخواستیم این کس زیبا و تو دل برو را نظاره کنم و به کشفاش بنشینم. حس میکردم که مهناز معلمی است که در جلو او باید امتحان درس سه کاف را بدهم. سرم را جلو درگاه کساش خم کردم و با زبان شروع به لیسیدن کردم، دستهایم را از بیرون دور رانهایش گذاشتم و آنها را به گردنم چسباندم، با دست چپ رفتم سراغ نوک پستان راستش و انگشت دست راستم را گذاشتم تو دهنش که مک بزند. با زبان دور و بر کساش، لبهای آن و چوچوله اش را لیسیدم. بزاق دهانم با ترشحات چشمه کس مهناز قاطی شده بود و برای اولین بار توی عمرم تمام موانع ذهنی را پس زدم و آب توی کس و اطراف آن را هورت کشیدم و همزمان



یکی انگشتم تو دهن مهناز را دوتا کردم و با سر دو انگشت دست چپم نوک پستان راستش را محکم فشار دادم. مهناز

میدانستم که نباید عجله کنم. مهناز هم ظاهراً خیلی حشری بود، کساش مثل زله میلرزید. وای چطور تا حالا خود را از این همه

- باشه مهناز، میکنم، دارم کسات  
میذارم، حالا آمو میریزم تو کسات.

- آه رضا، قربونت برم، آیم بده، بزنی تو.  
تا ته .

پاهایش را کمی بلندتر کردم، تمام نیرویم  
را یکجا جمع کردم و کیرم را با شدت  
هرچه تمامتر تا ته کساش زدم.

- آخ، مردم رضا، دوباره بزنی، دارم غش  
میکنم رضا جان، چقدر ماه ای.

ته کیرم را بدست گرفتم، کمی آن را  
بیرون کشیدم و با کمی فشار آن را روی  
حاشیه های درونی کساش چرخاندم و بعد  
دوباره و دوباره و باز هم دوباره همان  
ضربه زدنهایم را تکرار کردم. ولی از نظر  
ذهنی به خودم فشار میآوردم تا آیم نیاید.

تو همین ضربه زدنهای کیرم به ته  
کساش بود که یکهو مهناز جیغ کشید، نه  
، تقریباً به گریه افتاد و داد و فریاد من  
بدنیالش

- من هم اولدم مهناز، آخ خ آه آه ،  
چه لذتی.

روی هم ولو شدیم، چندین دقیقه بدون  
هیچ حرفی، فقط صدای تپش قلبها و  
نفس زدنهایمان بگوش میرسید. شاید هم  
کمی از همدیگر خجالت میکشیدیم،  
نمیدانم؟ اما دستهایمان بیکار نبودند،  
بدنهای هم را نوازش میکردیم و بعد  
استراحتی ده - پانزده دقیقه ای روی  
همان میل در اتاق نشیمن. بلند که  
میشدم، با خنده گفتم فردا زنگ میزنم  
دادگاه که پرونده را دور بریزند.

- باهات موافقم.

را میخورد و با این شوق و حرارت به آن دست  
میزد. نمیدانم چقدر وقت گذشته بود ولی  
هرچه بود هر دوی ما خیس عرق بودیم،  
قلبهایمان به شدت میزد و به نفس زدن  
افتاده بودیم، اما هنوز کام دل برنیامده بود.  
نمیخواستم آیم را در دهان مهناز بریزم، اصلاً  
نمیدانستم آیا تمایلی به اینکار دارد یا نه. ولی  
حالا من احساس راحتی میکردم. دستم را  
طرف کیرم بردم، گویا متوجه شد. آن را از  
دهانش بیرون کشیدم، ته آن را محکم فشار  
دادم، رقتم طرف پاهای مهناز، آنها را بلند کرده  
و روی دوشم انداختم. دوباره کمی لیسیدم و  
بعد که کیرم دوباره شق شد، روی زانو قرار  
گرفتم و کیرم را وارد کس مهناز کردم، آه ه ه  
ه ه ه .... سرید تو و با سریدن آن، دل  
هردوی ما ریخت پائین.

- آه مهناز دارم کیف میکنم. چقدر حال  
میکنم.

- رضا، من هم لذت میبرم. امشب چقدر حال  
میدی.

- ما باید بیشتر در باره سکس حرف بزنیم،  
هرچی دوست داریم بگیم، هرچی تو دوست  
داری واست انجام میدم.

- آره رضا، ما باید حرف بزنیم، حتماً . حالا  
بکن.

این اولین باری بود که ما چنین حرفهایی را با  
هم رد و بدل میکردیم و اینکه مهناز جمله "  
حالا بکن" را بکار ببرد، مافوق تصور من بود،  
کیرم که کمی نیمه شق شده بود، دوباره  
جان گرفت. دل به دریا زدم و حرفهای  
سکسی جمع شده روی دلم را ریختم بیرون.

ساکت بود، کساش مثل ضربان قلب میزد، اینرا  
میشد دید و حس کرد، رانهایش که دور گردنم  
بود را محکمتر حلقه کرد و باسنش را هرچه  
بیشتر بالا داد. هر دو لذت میبردیم. سرم را بلند  
کردم و از ته دل و ناباورانه گفتم مهناز خیلی  
دوست دارم، دارم کیف میکنم و مهناز هم با  
دست انگشتانم را از دهانش درآورد و گفت:  
رضا جان الهی قربونت برم. حرفهایم تا اعماق  
رگهایم نفوذ کردند. دیگه راحت شده بودیم.  
سرم را دوباره به درگاه کس زیبایش خم  
کردم و لیسیدن و بوئیدن آن را از سر گرفتم.

و مهناز هم انگشتانم را به مکیدن گرفت.  
مدتی بعد دستانم را رها کردم، باسنش را کمی  
بالا تر گرفتم و زبانم را به کونش رساندم و  
همزمان با دو انگشت شروع به گائیدن کساش  
کردم. مهناز اینبار مثل دیوانه ها بخود تکان  
میداد و تقریباً به ناله کردن افتاده بود. و هر  
چند ثانیه میگفت الهی قربونی برم رضا، بمیرم  
الهی..... در توصیف لذت خودم هرچه بگویم  
کم گفته ام فقط این را بگویم که زمین و زمان  
را فراموش کرده بودم، اصلاً یاد نبود که ما  
هنوز در اتاق نشیمن هستیم و اصلاً هم برایم  
مهم نبود. سعی میکردم بر خودم مسلط باشم که  
آیم نیاید چون کیرم آنچنان سفت و متورم شده  
بود که تا آن لحظه سابقه نداشتم اینطور شق  
کنم. حس میکردم کیرم سنگین شده. بلند شدم  
و تقریباً روی سینه مهناز نشستم . متوجه  
منظورم شد، دستش را جلو آورد، کیرم را با هر  
دو دست گرفت، سرش را به جلو خم کرد،  
کیرم را بوئید، اطراف سر آن را لیس زد و بعد  
آرام وارد دهانش کرد. نگاه عمیقی به من  
انداخت، ناخودآگاه و از شدت هوس چشمانم را  
بستم و خودم را با تمام وجود به سحر و قدرت  
هوس سپردم. این اولین بار بود که مهناز کیرم

## دید زدن همسایه تو انباری

میخواهم یکی از صحنه های یک سکس واقعی و لذتبخش که با همسرم مشاهده کردم را برایتان تعریف کنم، چون طعم آن هیچوقت از زیر زبونم در نمیآید. اون روز بعد از ظهر ما از قبل برنامه ای برای سکس نچیده بودیم و تو فاش هم نبودیم ولی یه صحنه ای باعث شد که آتش شهوت به جونمون بیفته. جریان این بود که من و همسرم میخواستیم بریم انباری که یه مقدار خرت و پرتها مون را جمع و جور کنیم. در همان حالی که از پله های خونه پائین میرفتیم تا به در انباری برسیم ( انباری در زیر زمین واقع است) من صدایی مثل ناله به گوشم خورد و به همسرم گفتم آهسته تر بیا تا ببینیم چیه. هر چی جلوتر میرفتیم صدا بلندتر میشد. همینکه به در انباری واحد ایکس رسیدیم همه چیز دستگیرم شد؛ بله آقا و خانم همسایه امون از شدت حشری بودن طاقتشون تمام شده بوده. و برای انجام عملیات دور از چشم بچه هاشون تنها جایی که به فکرشون رسیده، توی انباری بوده. البته اینرا هم بگویم که آقا کارش در شهر دیگری است و هر دو سه هفته یکبار به خونه اش میآد و لابد تو این دو سه روزی هم که خونه اس، میخواد حسابی دلی از عزا در بیارن ( ولی تو انباری ! ) .

خلاصه ما هم که هر دو مون ماجرجو هستیم، کنجکاویمان گل کرد و رفتیم گوشمون را دوتایی به در چسبوندیم؛ عجب آه و اوهی ( البته شنیدن کی بود مانند دیدن) ولی ما کنجکاو تر از این بودیم که فقط به شنیدن صدا بسنده کنیم بنابراین من آهسته رفتم و یک چارپایه از توی انباری خودمون برداشتم و آوردم پشت در انبار واحد ایکس. چارپایه تحمل یک نفر را به خوبی داشت ولی دو نفر را مطمئن نبودیم، پس با هم قرار گذاشتیم که قدری من از بالای دریچه شیشه ای بالا دید بزنم و قدری هم زنم.

اون من آهسته بالا رفتم و چون بیرون انباری تاریک بود آنها از داخل نمیتونستن ما رو ببینند، ولی بالا که رفتم احتیاط را از دست ندادم و آهسته سرم را بالا آوردم. خوشبختانه آنها در موقعیتی توی انباری بودند که اصلاً نمیتوانستند مرا ببینند، صحنه قشنگی را داشتند اجرا میکردند، مرد روی کمر خوابیده بود و زنش به حالت برعکس روی شکم او قرار گرفته و هر دو داشتند از طعم میوه های بهشتی همدیگر لذت میبردند. دیدن این

صحنه زنده که زن و مرد همزمان همدیگر را میخورند، باعث شد که من هم تحریک بشم و آقا کوچولوم سرشو بلند کنه طوری که زنم که پائین بود و با هیجان منتظر نوبتش بود که روی چهارپایه برود هم متوجه سر بلند کردن آقا کوچوم شد، فهمید که خبری جدی باید اون تو باشه، اینکه که به زحمت خودش را بالا کشید و تو بغل من قرار گرفت. ایکس و خانمش واقعاً جفت واردی بودند؛ حسابی درسشون را میدانستند ولی چیز جالبی که توجهم را جلب کرد این بود که هنگام تلمبه زدن، آقای ایکس هراز گاهی کیرش را به دست زنش میداد و زن تنه و نوک کیر ایکس را فشار میداد و با دو انگشت دست دیگه اش هم فاصله بین زیر بیضه تا مقعد ایکس را محکم فشار میداد. حرکات هر دو دست موزون بودند. بعد از مدتی که



زن اینکار را ادامه میداد، توقف میکرد و مرد دو مرتبه شروع به تلمبه زدن میکرد. چندین بار اینکار را انجام دادند و من بعداً متوجه شدم که این روشی برای درمان انزال زود هنگام میباشد. ولی صحنه بعدی را دیگه جز تو فیلمها هیچ جا ندیده بودم و اون صحنه ارضا شدن ایکس بود؛ آقای ایکس همانطور که داشت تلمبه میزد یکمرتبه از حرکت ایستاد، کیرش را بیرون کشید و اونو هل داد تو دهن زنش و زن هم که انگار منتظر بود با چنان ولع وصف ناشدنی شروع به مکیدن کیر ایکس کرد. چند ثانیه نگذشته بود که ایکس کیرش را از دست و دهان زنش رها کرد و تمام آب منی خودش را روی سر و صورت و دهن زن ریخت.

وقتی تمام آبش خالی شد زنش دوباره سر کیرش را با زبونش قلقلک میداد و اون را تا نصفه وارد دهن خود میکرد. من و همسرم تا اونا مشغول تمیز کردن و پوشیدن لباس خود بودند، زدیم به چاک و البته آقای ایکس و خانمش درسهای بزرگی به ما داده بودند که از اون به بعد در سکس خود از آنها استفاده میکنیم، البته به جز پاشیدن آب منی در دهان زنم چون همسر من اصلاً از اینکار خوشش نمیآید و من بعداً متوجه شدم که برعکس زن من، زنهای زیادی هستند که از اینکار لذت میبرند حتی تا جایی که در لحظه چشیدن آب منی به ارگاسم هم میرسند.



## هوش (نبوغ) جنسی (Sexual Intelligence) خود را تقویت کنیم.

در بین روانشناسان و کارشناسان امور جنسی در غرب اصطلاحی معروف است بنام **Sexual Intelligence** که ما آن را هوش جنسی ترجمه کرده ایم. ( ما مترجم نیستیم.) این اصطلاح در غرب طرفدارانی نیز دارد و کتابها، مقالات و مطالب زیادی درباره آن نوشته شده است اما این اصطلاح در بین ما ایرانیان ناشناخته مانده و تا آنجا که اطلاع داریم تاکنون بزبان فارسی مطلبی درباره آن نوشته نشده است. ما نوشته زیر را برای آشنایی خوانندگان با مفهوم هوش جنسی تهیه کرده ایم.

هوش جنسی یعنی چه و طرفداران آن چه میگویند؟ منادیان هوش جنسی براین باورند که انسان امروزی گیج و سر در گم است، از یکطرف اصول اخلاقی و جنسی-سکسی خشک و محدود کننده مذهب و اجتماع و روش تربیتی والدین و لولو کردن سکس و لذت جنسی و از طرف دیگر آموزه های مجلات و کتابهای مروج سکس، باعث بروز سردرگمی و تناقضاتی پیچیده در ذهن انسان شده است و انتخاب راه و روش مناسب که فرد را به خوشبختی جنسی - سکسی برساند ناممکن کرده است. علیرغم انقلاب جنسی دهه شصت میلادی در اروپا و آمریکا اما کماکان درصد زیادی از مردم این جوامع نه به سکس دلخواه خود میرسند و نه لذت لازم را از کشش و قوه جنسی خود میبرند. لذا طرفداران نظریه هوش جنسی معتقدند که برای حل این معضل باید به جنسیت انسان، کشش جنسی و راههای پاسخ دادن به نیاز طبیعی انسانها و چگونگی رسیدن به خوشبختی جنسی-سکسی نگاهی جدید و از زاویه ای تازه انداخته شود و آموزه های قبلی مورد بازبینی قرار گیرند. اما راه حل به هیچوجه ایجاد فشار و محدودیت نیست. یادگیری تکنیک کار که مثلا در یک هماغوشی و عمل فلان کار را چطور انجام داد هم کافی نیست، تنها و تنها راه حل خوب و مناسب که فرد را به نیکبختی جنسی و لذت کامل از سکس میرساند همانا بالا بردن هوش (نبوغ) جنسی خود است.

رسیدن به یک زندگی همراه با سکس لذتبخش و توان آفرین ( از نظر روحی-روانی) و بدور از

عذاب وجدان و دیگر موانع ذهنی، برای هر فردی دست یافتنی است بشرطی که طرف بخواهد و مایل باشد برای رسیدن به آن تلاش کند چرا که هیچ چیزی آسان بدست نمیآید. اولین قدم برای زایش و جوانه زدن هوش جنسی این است که فرد سکس را نوعی شعبده-بازی یا سحر و جادو یا شانس و یا مخزنی، یا یک چیز بد و زشت تلقی نکند، قدم بعدی اینکه طرف فکر نکند که سکس تنها مسئله جوانان است و دیگر از من گذشته. یک نکته مهم هم درک و فهم این که دیگران چه تلقیای از سکس دارند، شریک جنسی ما به چه چیزی تمایل دارد و .. هست اما مهمتر از همه شناخت صحیح جنسیت و نیازهای سکسی-جنسی، عاطفی و مرزها و افقهای تمایلات دونی خود ماست.

حتی یک سری سوالات و تستهای آزمایشی برای سنجش ضریب هوش افراد هم هستند که روانشناسان و متخصصان امور جنسی از آنها استفاده میکنند. هوش جنسی سه محور عمده و اساسی و بهم وابسته دارد: ۱- دانش و آگاهی ۲- آگاهی به من درون (ضمیر جنسی-سکسی درون فرد) و شناخت آن ۳- بکارگیری دو محور قبلی در زندگی فردی و همینطور در برخورد با مردم و جامعه.

**۱- دانش و آگاهی:** به این معنی که اطلاعات درست و علمی درباره مسائل جنسی انسان و چگونگی کارکرد آن و همینطور نقش و تاثیر آن در زندگی افراد داشته باشیم و در عمل همراه با شریک جنسی خود، این داده ها و اطلاعات را بکار گیریم. لازمه رسیدن به دانش و آگاهی علمی درباره سکس این است که شایعات، موهومات و خرافات محدود کننده مذهبی، فرهنگی، خانوادگی و اجتماعی درباره سکس و هرچه مربوط به آن است را بشناسیم و آنها را به چالش بکشانیم، یعنی نه تنها کورکورانه قبول نکنیم بلکه صحت و سقم آنها را مورد پرسش قرار دهیم و در زندگی خود محک بزنیم و در بسیاری موارد با آنها در بیفتیم. بسیاری از چیزهایی که تابحال درباره سکس به خورد ما داده اند، غیر علمیانده، ضدحلال و غلط هستند. این

شایعات و موهومات بیشتر به انسانها ضرر میزنند. پس قدم اول شناسایی این خرافات و آموزشهای غلط است و کنار گذاشتن آنها، آنوقت مغز ما برای پذیرش دانش علمی و صحیح جا خواهد داشت، دانشی که هم هوش و شعور و آگاهی ما را بالا میبرد و هم زندگی جنسی-سکسی ما و شریک جنسیمان را بهتر میکند. بدون شک مسلط شدن به دانش و آگاهی علمی و امروزی هم اعتماد به نفس و احترام به خود را در ما تقویت میکند و هم توان دریدن پرده اوهام و خرافات را بیشتر میکند و فرد آنوقت بهتر و راحتتر درون خود و نیازها و کششهای خود را خواهد شناخت و راحتتر با آن کنار خواهد آمد، در چنین حالتی قدرت دفاعی فرد از خود و تمایلات خود در برابر تعدیات دیگران تقویت خواهد شد.

**۲- آگاهی به من درون ( ضمیر جنسی-سکسی درون فرد) و شناخت آن:** وقتی که تو خود را از اوهام و خرافات رها کردی و به دانش علمی و منطقی مسلط شدی، حالا وقت آن رسیده که جنسیت خود، نیازهای درونی-فردی- روانی خود را بشناسی و بدان آگاهی یابی؛ یعنی حقیقت وجود خود را بشناسی، که چه چیزی تو را حشری میکند، چه چیزی مشکل آفرین است، به چه چیزی کشش داری، کدام را بر دیگری ترجیح میدهی و..... انسانهای دارای هوش جنسی، خود را خوب میشناسند، از ضمیر درون خود و خواسته ها و کششهای جنسی-سکسی خود آگاهند. من **آ** پنهان شده در اندرون خود را میشناسند، هوا و هوس خود و جذابیتهایی که آنها را به خود میکشاند را میشناسند، نیاز و خواسته ها و حتی ترس و اضطراب و ناباوریهای خود را میشناسند. حتی به افکار و ایده های خاصی که عملکرد جنسی آنها را شکل میدهند هم



آگاهند. مثلاً وقتی که یک سکس انجام میدهند میتوانند تشخیص دهند که آیا این سکسی که انجام گرفته بعنوان جایگزینی برای یک رابطه احساسی-عاطفی بوده یا برای پاسخدهی به نوعی حس اعتمادیابی و اطمینان و یا نوعی اظهار قدرت بوده یا اینکه هیچکدام از اینها نبوده بلکه واقعاً یک کشش و نیاز جنسی-سکسی خود را پاسخ داده اند. حتی متوجه این هم هستند که گاهی برای فرار از تنهایی درون خود به سکس رو می‌آورند. ضمیر یا همان من درون سکسی - جنسی نهان شده در اعماق آدمی بخش بسیار عمده و انکار ناشدنی وجود و شخصیت ماست و بقولی نقشه ای از آن فضایی است که نیازهای خفه شده، کششهای درونی رو نشده و سوالات و ابهامات بازگو نشده فردی درباره تن و روان و وجود ماست. همین نقشه است که میتواند ما را به یک زندگی سکسی لذتبخش و کامل برساند و خوشبختی جنسی ما را هموار کند. شعور (هوش) جنسی به این معنی است که قبل از هر چیز با حقیقت ضمیر ( درون خود) آشنا شویم و با جان خود به آن گوش دهیم و ببینیم که این ضمیر و خواسته های پنهان درون او (که وجود واقعی ما را شکل میدهد) چگونه توسط خرافات و آموزشهای غلط مذهبی و اجتماعی و خانوادگی و فرهنگی له و لگدمال شده و تاچه حد وجود اصلی ما توسط شایعات و بدآموزیها سرکوب شده، بدتر از همه اینکه این آموزه های غلط در ذهن ما جا میگیرند و خود ما را به سرکوب وجود واقعی خود وامیدارند. ( بدترین دشمن و بزرگترین ترسها در مغز خود آدمی است.) آن حقیقتی که ما را بطور واقعی رها میکند و آزاد میسازد و به دست و پاها و ذهنمان اجازه میدهد بدنبال ارضای تمایلات واقعی و نه دروغین خود برویم و خوشبختی جنسی- سکسی را حس کنیم درست در درون همین ضمیر نهان شده در اعماق ماست. تلاش برای شناسائی هسته ضمیر درون و نیازهای جنسی نهفته در آن به ما این امکان را میدهد که موانع راه رسیدن به یک زندگی لذتبخش و متعادل و تکامل دهنده را به راحتی از پیش پا برداریم و قربانی نشویم. اگر ما خود را شناسیم دانش و آگاهی در باره مسائل جنسی (محور اول) بخودی خود برای خوشبختی جنسی- سکسی کافی نخواهد بود، و ما همچنان نه بر

اساس تمنیات و خواسته های خود که بر اساس قضاوتهای دیگران و بر اساس تعالیم کهنه و ضد آزادی انسان زندگی خواهیم کرد و این منافی هوش جنسی است.

### ۳- بکارگیری دو محور قبلی در برخورد

**با شریک جنسی، مردم و جامعه :** لازمه برخوردار بودن از یک زندگی همراه با سکس خوب، لذتبخش و تعالیدهنده، داشتن رابطه با دیگران است (شریک جنسی). برای ایجاد رابطه و یافتن شریک جنسی، داد و ستد فرهنگی و شعور و منش برخورد و رفتار اجتماعی لازم است. فرهنگ گفتگو و مبادله افکار. مثلاً باید بتوان با شریک جنسی خود درباره جنسیت و سکس خود و نیازها و کششهای درون خود که حس میکنیم حرف بزنیم، همینطور توان و قدرت درک و فهم طرف مقابل و احترام به نیازهای جنسی ایشان حتی اگر باب طبع ما نباشند. برای بسیاری از انسانها صحبت کردن از نیازهای خود کار فوقالعاده سختی است و به هیچ وجه جرئت اینک از درون خود برای شریک جنسیاش صحبت کنند را در خود نمیابند. ریشه این ترس و واهمه همانا آموزشهای غلط قبلی است: در خانواده، مدرسه، جامعه و..... به ما یاد داده اند که سکس چیز بدی است، نباید از سکس حرف زد، کسی که از این حرفها میزند قابل اعتماد نیست، آدم کثیفی است، هرزه است، انسان بی ارزشی است و..... همینها به مرور به سدی نفوذناپذیر در ذهن ما تبدیل میشود. سدی که خلیها توان گذر از آن را در خود نمیابند. اما توجه داشته باشیم که طرف ما هم همین مشکل را دارد، پس با برنامه ریزی و کم کم میتوان سر صحبت را باز کرد و به مرور دامنه آن را گسترش داد. و یادمان باشد که خودسانسوری بدترین دشمن فرد در این رابطه است. اهمیت این مسئله از آنجا ناشی میشود که توان و قدرت برقراری ارتباط اصولی و عمقی و جدی با شریک جنسی یکی از سه محور اصلی تشکلی دهنده هوش جنسی است. وقتی ما از مسائل جنسی آگاهی داریم، خود و ضمیر و خواسته های خود را میشناسیم اما نمیتوانیم وجود واقعی خود را عیان کنیم، آنوقت هوش جنسی یک جایش خواهد لنگید. درجه هوش جنسی

انسانها بسیار متفاوت است، اما هر چه درصد افراد با هوش جنسی در جامعه بیشتر باشد و هرچه سطح هوش جنسی بالاتر رود، آن اجتماع دارای افراد سالمتری است.

کسانی که دارای هوش جنسی هستند برخورد و موضعی کاملاً متفاوت با سکس و عمل جنسی داشته و دارای تفاوتهای اساسی با کسانی هستند که از سکس خود ناراضیاند. این افراد گرایشهای گوناگون جنسی در اجتماع را میپذیرند و به عنوان اصل حق خود بودن، از دیگران دفاع میکنند هرچند که ممکن است ذائقه های متفاوتی با آنها داشته باشند. ( رعایت دموکراسی در عرصه مسائل جنسی). افراد با هوش جنسی دیگران را محکوم نمیکند بلکه سعی میکنند آنها را درک کرده و با احترام برخورد کنند و به این طریق هم سطح آگاهی و شعور/ هوش جنسی خود را به نمایش گذاشته اند و هم دگرگراسی و پذیرش آن را در جامعه رواج میدهند.

رسیدن به هوش جنسی ربطی به زیبایی یا برخوردار بودن از نیروی کشش و جذابیت خاص و یا شانس نیست، بلکه نتیجه تلاش و کوشش جدی ماست و به همین دلیل هم هست که هوش جنسی تکامل مییابد و این به اراده و همچنین به زمان احتیاج دارد. در فرهنگ افراد دارای هوش جنسی، مخزنی، دوز و کلک، دروغ دادن، پنهانکاری، اینکه طرف قبلا سکس داشته یا نداشته، مالکیت طرف مقابل، پرده بکارت، زورگوئی، کاری را برخلاف میل خود انجام دادن، اینکه خانواده برای ازدواج آنها تصمیم بگیرد و... هیچکدام جایی ندارد. پس برای بالا بردن ضریب هوش جنسی خود بکوشیم.

نوشته فوق بسیار خلاصه و کوتاه است. علاقمندان به مطالعه بیشتر میتوانند به سایت

[www.sexualintelligence.com](http://www.sexualintelligence.com)

مراجعه کنند.

## عمو حمید

لطفاً این داستان را با صدای کمی بلند بخوانید- نویسنده

xxxxxxxx

عمو حسین همچنان میخندید، لیخنه میزد. نگاهش اعتماد میآفرید، دوست داشتنی بود. حالا سنش به پنجاه و پنج رسیده بود. و برق نگاهش همچنان تا عمق وجود نفوذ میکرد. وقتی میدیدمش در درونم طوفانی بیا میشد. میخواستمش، میخواستم به رازش پی ببرم، به راز نهفته در اندرون این مرد. میخواستم در آغوشش جا بگیرم و تمام عشق و محبت درونم را به او تسلیم کنم. میخواستم سر روی دوشش بگذارم و تمام آرزوهای جوانیام را گریه کنم. اما جرئت بیان احساساتم را نداشتم و نمیدانستم که او ممکن است چه احساسی نسبت به من داشته باشد، آیا از اینکه مطلقه هستم از ارزش من در نزد او کم شده؟ یا هنوز من همان "دختر خوشگل و کوچولوی" سابق او هستم؟ مشکل دیگر متاهل بودن او بود و اعتراف میکنم که با همه محبتی که به زنت داشتم اما ته دل به او حسادت میورزیدم. نمیخواستم جایش را بگیرم فقط دسترسی به آن راز و سر درون مردش مرا دیوانه کرده بود. دوسال بدین منوال سپری شد و بدون آنکه چیزی را نشان دهم، عشقم را همچنان توی دل برای خودم نگه داشتم. تا اینکه خانمش برای یک عمل جراحی در بیمارستان بستری شد و او را بیهوش کردند دیگر بیهوش نیامد. هم ناراحت شدم و هم احساسی از رهایی میکردم. باور کنید آدم بدی نیستم.

xxxxxxxx

هر از گاهی مادرم برای دید و بازدید خانواده برادرم، چاقچورش را میبست و راهی تبریز میشد. اینبار هم رفت. عمو حسین را در راه پله ها دیدم. گفت دارد برای خرید بیرون میرود. فرصت را غنیمت شمردم و گفتم اتفاقاً مامان رفته تبریز و من هم تنهام ومیخوام برای شب خورشت قیمه درست کنم. (سالتها همسایگی عادات غذایی او را میشناختم) و اضافه کردم، اگر اجازه دهید، شام را در منزل ما صرف کنید. و بلافاصله اضافه کردم، اینو دیگه نمیتوانید رد کنید چون میدانم که

نه به این علت که "پاک" نبودم. به این علت که طرفم که باید کار را به انجام میرساند، بلد نبود که چکاری باید بکند و چطور. بدتر از آن، بعد از مدت‌ها تلاش مجبور بودم خودم از مطیع بودنم دست بکشم و خودم با دست خودم راه را بهش نشان دهم. اما نمیدانم یا خجالت میکشید، یا فشار روانی ناشی از انتظار زنهای پشت در، یا بی تجربه بود و یا علاقه ای نداشتم، که کارمان راه نیفتاد. دایه دوبار در زد و وارد شد، چیزهایی درگوشی به او گفت، بعد سمت من آمد و دوباره از اهمیت تسلیم شدنم حرف زد، از چگونه باز کردن پاهایم از هم از ... و رفت.

دوباره تنها شدیم، دوباره سراغم آمد نمیتوانست خودش را برای اتمام کار آماده کند. کلی زور زد، دانش من هم بهتر از او نبود. احساس ترس، وحشت، دلهره و تسلیم انانم را گرفته بود. سعی میکردم درسهای دایه را اجرا کنم. بیفایده بود. میخواستم هرچه زودتر کار را تمام کند که آن تکه پارچه سفید لعنتی خونی شود، و آن نگاهبانان دم در زودتر گورشان را گم کنند و تنهایم بگذارند که زخمهای روحم را بلیسم تا تسکین یابد. چرا که لت و پاره شده بودم، هم فیزیکی و هم روحی. در اعماق وجودم خون میریخت و درد که گویا پایانی نداشت.

وقتی نتوانست وسیله مردی اش را بکار گیرد، بیرحمانه به باد کتکم گرفت و بعد نگاهم کرد که مثل موش در گوشه ای کز کرده بودم، بطرفم هجوم آورد. دستش را بکار برد. آنچنان دردی احساس کردم که دیگر چیزی نفهمیدم تا اینکه روی تخت بیمارستان بیدار شدم. و همه از پاک‌ی ام و دستمال خونین تعریف میکردند و اینکه الحق که شیر پاک‌ی خورده ام و آبروی خانواده ام را خریده بودم.

xxxxxxxx

از بیمارستان که برگشتم، طبق قرار بقیچه هایم را بستم و با او به شهرشان رفتم. دوسال زندگی در عذاب و جهنم. تق زندهای مادر و خواهرانشان به جای خود، هرشب به من تجاوز میشد. هر دو میدانستیم که ما برای هم خلق نشده ایم. جدا شدیم و من بیست و یکسالم نشده، شکست خورده و با صفت مطلقه به خانه پدری بازگشتم.

صاحبخانه طبقه بالایی بود، از همان دوران کودکی ام میشناسمش. مثل پدرم بود. از سر و رویش اعتماد به نفس میباید اما این کافی نبود، قد متوسط، چشمان زیبا با نگاه مهربان، ته ریشی که اول سیاه و حالا سفید شده، طرز صحبت کردن و مؤدب بودنش، او را بسیار جذاب و دوست داشتنی میکرد. اوائل عمو حمید صدایش میزد. وقتی میدیدمش همیشه میخندید یا لیخنه میزد: "چطور دختتر خوشگل کوچولو." و من نگاهم را از او میزدیدم و میدیدم تو خانه خودمان. شرم کودکانه. گاهی فرصت میکرد دستگیرم کند. صورتمو میبوسید، بزور بغلم میکرد و میرید خانه امان. مرا زمین میگذاشت و مشغول صحبت با پدر یا مادرم میشد. از تو آغوشش بودن احساس راحتی میکردم، احساس امنیت. دستامو دور گردنش حلقه میکردم، صورتمو به صورت ریشایش میچسباندم و با پاهام به شکمش میزد. میخندید.

xxxxxxxx

هیجده سالم نشده بود که شوهرم دادند، به جوانیکه یادم نمایم قبلاً او را دیده باشم. سه روز رسم و مراسم بود. روز سوم، در شب زفاف دایه عروس بهم نزدیکتر شد و تو گوشم اورادی گفت که بفهمی نفهمی یک چیزهایی در موردشان شنیده بودم و نه بیشتر، و بعدش تکه دستمال سفیدی به دستم داد. و از اینکه وقتی مرا توی اتاق بردند و گذاشتند و بعد نامزدم که بعد از اون شب باید شوهر صدایش میکردم، وارد اتاق شد و بسویم آمد، باید اول کمی ناز میکردم ولی یادم نباید بره که چطور باید مطیع‌اش میشدم و خودم را تسلیم او میکردم.

اون سه روز و بخصوص شب زفاف و بعد از درسهای دایه ترسم جدی شده بود، دیگه ترس نبود، وحشت بود. بخصوص که گفت کسانی به انتخاب خانواده عروس و داماد پشت در منتظر بیرون آمدن داماد و نشان دادن آن تکه دستمال سفید که باید خونی باشد، مینشستند، و بعد یواشکی با حالت سؤال ادامه داد: تو که دختر پاک هستی؟! و آن شب، هنوز صبح نشده، کتک خورده و خونین در بیمارستان بستری شده بودم.

- غذای قیمه را خیلی دوست دارید. لبخندی زد، برق نگاهش بیشتر شد:
- لازم به زحمت نیست، برا شب یک چیزی تو یخچال پیدا میشه .
- اما نمیخواستم این فرصت را از دست بدهم
- اگه ترجیح میدید که در خانه خودتان غذا بخورید، دور که نیست غذا که آماده شد، میآرمش بالا با هم بخوریم.
- گفت:
- حالا به چیزی شد، شما مهمان من باشید. و آخرش سر اینکه من غذا را درست کنم و شب در خانه او و با هم صرف کنیم، به توافق رسیدیم.
- غروب که در زدم و در را باز کرد، اول دسته گل را بسویش دراز کردم، از واکنشش معلوم بود که انتظار چنین کاری را نداشته ولی فرصت نادم و گفتم بپریم پائین بقیه غذا را بیارم. معلوم بود که خانه را مرتب کرده و میز را با سلیقه چیده بود. دسته گلها را وسط میز و هر طرف آن یک شمع روشن کرده بود. میدانست که من عاشق شمع هستم. روبروی هم نشستیم و شروع به خوردن کردیم. از شادی و ذوق احساس خوشحالی فوقالعاده ای میکردم. اصلاً تصور چنین لحظه ای مرا به شوق میآورد چه برسد به اینکه واقعی هم باشد. آرام، و یواش غذایمان را خوردیم. نگذاشت ظرفها را بشورم،
- گفت فراد کاری ندارد و خودش میسورد. ازم خواست که با هم در اتاق نشیمن بنشینیم و اجازه دهم برابرم چایی بیآورد. از شدت خوشحالی و لذتی که از در کنارش بودن داشتم، لبخند از لبانم دور نمیشد، این حقیقتیترین لبخند در زندگیا بود. چایی که آورد تشکر کردم و با همان لبخندم گفتم "میدانم که از شراب بدتان نمیآید ای کاش یک شیشه شراب داشتم..." وسط حرفم دوید:
- شما هم شراب میخورید؟
- فقط یکی دوبار تو عمرم پیش آمده ولی منظورم بیشتر برای شما بود.
- یعنی اگه گیر بیاید، لب تر میکنی؟
- در کنار شما و چنین محفل گرمی و با این شمعهای قشنگ، چرا که نه .
- از آشپزخانه که برگشت، یک شیشه شراب و دو لیوان زیبا در دستش بود :
- شما جان بخواهید، دخترم.
- از اینکه کلمه دخترم را بکار برده بودم، بدم نمیآمد اما به شرطی که منظورش رابطه ساده پدر و دختر نباشد. و این نا اطمینانی مرددم میکرد. چایی که خوردیم و شراب که در لیوان ریخته شد، بزم ما به اوج تازه ای رسید. گفتم
- چقدر رمانتیک، این را دیگر نمیدانستم که شما اینقدر رمانتیک باشید که با شراب و شمع و... و توی چشاش نگاه کردم که واکنشش را بخوانم.
- و دختر جوانی مثل شما ...
- و سرش را پائین انداخت، گویا از گفته اش پشیمان شده باشد یا خجالت میکشید، به هوای آوردن چیزی بلند شد، و بدون آنکه به من نگاه کند، حرفش را ادامه داد :
- شیرین ، یک چیزی میگویم، به کسی نگو و باور کن که دروغ نمیگویم.
- راحت باش، بگو و قول میدهم رازت را در دل خودم نگه دارم. و تو دل خودم ادامه دادم: همانطور که سالها نگه داشته ام.
- اگه بهت بگم باور نمیکنی ولی همیشه وقتی میبینمت احساس جوانی میکنم. چون تو دختر شاد و بشاشی هستی و خیلی مهربان.
- و نگاهم کرد و باز همان برق چشاش و صورت مهربان و دوستداشتنی با آن ریش و سیل سفید و زیبایش و... این را که گفت گویا دنیا را بهم داده ام، میخواستم بپریم و سر و رویش را غرق بوسه کنم،
- اما هنوز جرئت نمیکردم. ولی دل به دریا زدم و گفتم :
- شما خیلی لطف دارید، شما اولین کسی هستین که چنین حرفی بهم میزنین پس اگه اجازه بدی من هم پیش شما یک اعترافی بکنم.
- لیوانش را بلند کرد و گفت :
- تو هر چه میخواهد دل تنگت بگو، من که کسی را ندارم که بخواهم با او حرف بزنم. تازه باید افتخار هم بکنم که بجای تنهایی در کنار یک دختر جوان مثل شما نشسته و شراب و این همه صفا. پیر مردی مثل من دیگه چی از دنیا میخواد. و لیوانش را بیشتر بلند کرد و گفت سلامتی!
- سلامتی!
- با دست لبانم را خشک کردم. هم روم نمیشه و هم چون از عاقبت گفتنم میترسم، بهتره که نگم.
- جلو من که دیگه نباید خجالت بکنی. ما که سالها همسایه ایم و از بچگی منو میشناسی.
- یادته وقتی به زور بغلت میکردم و میبردمت خونه اتون؟ سالها چقدر زود میگذرن.
- خندیدم: ولی شما همچنان جوان و زیبا مانده اید و البته جذاب.
- نگاهم کرد. دستی به ریش و سیلش کشید و گفت:
- این چی؟ رنگ سفید این موها را نمیبینی؟
- چرا میبینم و باید بگم که خیلی شما را زیباتر میکند چون خیلی بهتون میآد.
- حرفم را تو لفافه گفته بودم ولی مطمئن نبودم که منظورم را فهمیده باشد. پس ادامه دادم:
- و تو دل برو برای هر دختری که شما را بشناسه .
- من!!! شوخی میکنی!!!!
- حرف را عوض کرد و از خودم پرسید، از زندگی با همسر سابق و من هم برای اولین بار سفره دل مرا باز کردم. برایم چندان مهم نبود که مسیر حرفها عوض شده، مهمتر از همه این بود که من در کنار او بودم و راحت با هم حرف میزدیم. گفتم و هی گفتم و باز گفتم. و او مهربان، با صبوری و به دقت گوش میداد و گاهی حالتی از تعجب به چشمها و صورتش میداد. یکهو متوجه شدم که ساعت به یازده و چهل و پنج دقیقی شب رسیده . گفتم
- میبخشید که سرتان را درد آوردم، اصلاً متوجه گذشت زمان نبودم از بس که در صحبت کردن با شما احساس راحتی و آرامش میکنم. حواسم به ساعت نبود و باید بروم که وقت خواب شمامست.
- نه ، اصلاً فکر من نکن. من که کار ندارم و صبحها هم دیر بلند میشوم و فرصت یک شب نشینی با صفا هم کم پیش میآید. پس خواهش میکنم راحت باش.
- نه . با این حرفها شما را خسته کرده ام چفت و بست خانه را محکم نیستم، باید بروم.
- و بلافاصله از این گفته خودم پشیمان شدم.

- تو همینجا بشین، من میروم پائین نگاهی میاندام.

فرصتی برای اصلاح اشتباهم دست داده بود:

- نه، ولی اگه واقعاً خسته نیستی، میتوانم بروم پائین، سری به خانه بزنم، چراغها را خاموش کنم و سریع برگردم.

قبول کرد.

پله ها را یکی دوتا طی کردم و ۳ دقیقه نشده، دوباره در زدم. وارد که شدم، دیدم هر دو لیوان را پر از شراب کرده و یک کوچکی با دو بشقاب هم روی میز گذاشته بود.

- گفتم شاید گرسنه باشید. اینرا دیروز خریدم.

سعی کردم در خودم اندازه خوبی این مرد را حدس بزنم، اما قادر نشدم. مدتی بعد با کمی خجالت به دستشویی رفتم. در آنجا خوب فکرها را کردم. وقتی برگشتم، از پشت به او نزدیک شدم و کنارش ایستادم. سرش را که بلند کرد دستم را بسویش دارز کردم. دستم را که گرفت، تمنا و خواهش از سر و رویم میبارید. ترس برم داشت. نمیدانستم چکار کنم. گویا حال بیچاره ام را خوانده بود. فشاری به دستم داد:

- چه دست ظریف و کوچولویی داری.

و دستم را آرام به لبانش برد و بوسید. لرز برم داشته بود، دستم را پس کشیدم. روی سرش خم شدم، آن را با دوست گرفتم و از ته دل و اعماق وجودم سرش را بوسیدم. دیگه نتوانستم تحمل کنم. باصدایی خفیف و بغض گرفته گفتم:

- میدونی تو اینهمه سال چقدر مهتر به دلم بوده؟ هرچی میخوای بگو ولی باور کن که من عاشقتم.

بلند شد و روبرویم ایستاد. منتظر حرکت بعدی او شدم. کمی مکث کرد.

به سراپایم نگاهی انداخت. بی حرکت گفت:

- میتونی به من بگی که خواب میبینم یا این چیزها واقیعه؟

- نه خواب نمیبینی. واقعی است.

و بهترین و زیباترین حرکت:

آغوشش را باز کرد، قدمی بسویم برداشت:

- آه، شیرین. دخترخوشگلکوجولوی من.

و در دشت سینه اش گم شدم. آرامش، اعتماد، لذت، پشت و پناه، امنیت و تمام آنچهایی که کمبودش را داشتم. تکمیل شده بودم، تکمیل به تمام معنی. از شدت شوق و خوشبختی گریه ام گرفته بود. مدتی بعد دستهایم را که همچون کودکی که میترسد او را از مادرش جدا کنند، محکم دور کمرش حلقه زده بودم، رها کردم، سرم را در زیر چانه اش بالا گرفتم و با دهانی نیمه باز به صورتش نگاه کردم. گویا نیازم را خوانده بود. سرش را به پائین خم کرد و لبانمان به هم گره خورد. مدتی بعد دوباره روبروی هم نشستیم که شرابمان را بخوریم و راحتتر و بیشتر حرف بزنیم. گفت که اصلا چنین چیزی را بین خودش و من تصور نمیکرده و من هم از دلتنگیهایم برای کنار او بودن گفتم. پاسی از شب گذشته بود که برای خواب با هم به اتاق خوابش رفتم.

وقتی لخت و تنها با یک شرت روی تخت کنارم دراز کشید خواست لامپ را خاموش کند گفتم میتوانم یک خواهشی ازت بکنم.

- خواهش نکن، فقط بگو و من اطاعت خواهم کرد.

- اجازه بده تا وقتی که بیدار هستیم، شمعها را بیاورم و اینجا روشن نگه دارم چون از دیدن صورتت سیر نمیشوم.

جوابم نداد، از تخت پرید بیرون و چند لحظه بعد دوباره در کنارم بود و شمعها هر کدام در یک طرف تخت برای خود میسوختند که لحظات ما را رمانتیکتر کنند. حیف که گذشت ثانیه ها رانمیتوانستم متوقف کنم. حالا دیگر هر دو کاملاً لخت بودیم. گشت و گذار دستها بر دشت تنهامان و برای کشف تن همدیگر گویا پایانی نداشت. خوشبختی را راحت و کامل به هم سپرده بودیم، سکوت مطلق، لذت تا نهایت  $\infty$  توان تحمل و احساس نیکبختی، غرور و آرامش و باز هم آرامش. تنها صدای آه یکی از ماها گاهی فضای ساکت و پر خلسه اتاق را به هم میزد.

مدتی بعد وقتی پاهایم روی دوشش رفتند و حس کردم که اشغال کرده و قسمتی از او را در درون خود یافته، دیگر روی زمین نبودم، خودم را در حال پرواز بر بالای ابرها یافته. این چنینی احساسی را من در عمرم حس نکرده بودم و تاب آوردن آنهمه لذت و شوق و شادی و سعادت از حد تحمل من خارج بود، قلبم توی گلویم آمده بود. گریه امگرفت و آن هم چه گریه ای. تنم لرزید و با هق هقی در صدایم و بی اختیار داد زدم:

- خوشبختم، خوشبختم، تو منو خوشبخت کردی.

- آه، شیرین، عزیزم، من هم..... آه ه ه ه ه ه ...

پاهایم از دوشش به پائین ولو شدند. تن نازنینش را روی تنم انداخت و دوباره در دشت سینه اش محو شدم.

## داستان رستم و سودابه

همه چیز محترم است ولی هیچ چیز مقدس نیست. فردوسی و اشعارش از مفاخر ایران هستند اما این موضوع برای آنها هاله تقدس بوجود نمیآورد که شوخی کردن با آنها را برابر "کفر" بدانیم. .... همه چیز محترم است ولی هیچ چیز مقدس نیست. - سه کاف

شبی فردوسی خواب زشتی بدید  
 بدیدا که شرتش شده  
 کتاب بزرگ خودش باز کرد  
 برایت کنم نقل این داستان  
 حشر شد شبی کیرخود کرد راست  
 پر مرغ خود را به آتش کشید  
 بدو گفت کای مرغ زیبای من  
 بسی رخس خود کردم این سالها  
 بقدری که کردم توی کس رخس  
 هماکنون زهاماوران و زشهر و زدشت  
 بگرد و برایم زنی بر گزین  
 بدو گفت سیمرغ کای پهلوان  
 برایت نظر دارم اینک زنی  
 من اینک روم پس تو برکن لباس  
 ولی قبل از آن چیزی از من بگیر  
 به آن چیز کاندوم لقب داده اند  
 بگیر و بکش بر سر کیر خود  
 برفت مرغ و رستم هراسان بشد  
 در افکار خوش روح او پر بزد  
 در را باز کرد و دید که او  
 زن سال و زیبای توران زمین  
 همان دختر شاه ها ما وران  
 همانی که سودابه نامش بود  
 کنون آمده کس به رستم دهد  
 بدو گفت رستم که ای جان من  
 بیا تا کست را بلیسم همی  
 بیست اسب خود نزد رخس قوی  
 خودش را بیانداخت بر روی تخت  
 نخست کرست ساخت زابلستان  
 که ای دختر شاه ها ماوران  
 به پستان سودابه دستی کشید  
 نگاهی بزد کس سودابه دید  
 به سودابه فرمود تا پیش او  
 سپس کیر خود کس سودابه کرد  
 بدو گفت سودابه ای پهلوان  
 به کیر تهمتن بشد حمله ور  
 دهان بزرگ خودش باز کرد  
 بیاشید آب رستم بسی با شتاب  
 به فریاد سودابه میگفت آه  
 گروهی از آن خایه مالان شهر  
 رساندند خیر سوی کاووس شاه

سراسیمه از خواب خوش بپريد  
 بس غنی ز آب سفید و غلیض منی  
 ز رستم سخن گفتن آغاز کرد  
 که آن پهلوان رستم سیستان  
 دو لنگش هوا کرد و دختر بخواست  
 پس از مدتی مرغش آمد پدید  
 تمام سرت لای پاهای من  
 بمالیدم او را کس و یال ها  
 شده کس رخس از وسط بخش بخش  
 ز توران و ایران و گرگان و رشت  
 که کونش نمایان شود پشت زین  
 اگر داشته باشی تو جا و مکان  
 که گر بینی او را بیاشی منی  
 زمرغت مبادا شوی نا سپاس  
 که در شهر زابل کشندش به کیر  
 برای زنانی به است کز عقب داده اند  
 ز دوشست بینداز نیزه و تیر خود  
 پس از مدتی لخت و عریان بشد  
 به ناگه کسی حلقه بر در بزد  
 همان دختر شاه پرورده گو  
 با آن پیکر ترکه و نا زنین  
 که آوازه اش رفته تا آسمان  
 همانی که کاووس رامش بود  
 به کیر تهمتن همی لم دهد  
 فدایت همه عشق و ایمان من  
 همی آب رویت بریزم همی  
 میان درخت سپیدار و سرو سهی  
 برایش تهمتن درآورد رخت  
 سپس شرت پشمین کابلستان  
 ندیدم چنین سینه ای تا الان  
 در کون سودابه شستی کشید  
 به کیرش سپس کاندوم اندر کشید  
 کند از کسش پرده و پشم و مو  
 بشد رنگ سودابه از درد زرد  
 برایت بلیسم کنون دنبلان  
 بگفتا که کیرت بود مثل خر  
 به یکباره لیسیدن آغاز کرد  
 دهانش بشد پر چو دریای آب  
 شنیدند همه اهل بازارگاه  
 که ازخایه مالی بردند بهر  
 هراسان بشد زهره و تیر و ماه

همه برده سر در گریبان فرو	که شاه و تهمتن شوند روبرو؟
دل شه همی از زنش تیره گشت	به اطرافینش دمی خیره گشت
به روی سمنش نشست و برفت	همی ماند از کار گیتی شگفت
پس از مدتی شه به مقصد رسید	ولی زین و اسب تهمتن ندید
در خانه بگشود و سودابه دید	ز ناراحتی جامه از تن درید
تهمتن به گه خوردن افتاده بود	شده کس سودابه خیس و کبود
تهمتن به کاووس گفتا ببخش	از ین پس مجدد کنم کس رخس
ببخشود شاه و با خشم گفت	میادا شوی بازنم با جفت
تهمتن سپس توبه کرد و بگفت	که دارد بسی درد سر کس مفت

کرج-اسفند ۱۸

## فرهنگ واژگانی جواتی! (از : کوچیک شما- شریفی )

آبجی خانم = آش و لاش	تو رو ننه زائیده ما رو زن بابا؟ = یعنی مانند	عهد شاه وزوزک = قدیمی
آفتابه ننه شو گرو گذاشته = به همه	هم هستیم	عهد قیف علیشاه = قدیمی
بدهکاره	جسد = ضعیف و زیرتی	فاطمه اره = دریده
آناناس = گی	جوات میبیل = اتومبیل آر-دی مخصوصاً سبز	فتحالله = وسیله ، ابزار
ان آقا = آدم عوضی	رنگ	فخری چسو = دریده
اوتور بابا = بشین سرجات	جیک ثانیه = ایکی ثانیه ، فوری	قالپاق = باسن
این کاره = شخص مطلع و وارد	چوق = واحد پول معادل ده هزار ریال	کل عباس = روستایی
با گوز بعدی پرواز داره = ادعای بیخود کردن	دکل = تتومند	کویره = نیست، نایاب است
با مرده در حال فرار لواط کردن = کار نشدنی	دمت غیژ = دمت گرم، ممنون	کیسه ان = شکم بزرگ
و غیر ممکن انجام دادن	دنده اش جا نمیره = نمیفهمد	گلابی = آدم گیج، هالو، پیه
برو جلو بوق بزبن = ادعا نکن = حرف الکی	دوزاریش آنتن نمیده = نمیفهمد	گوشتکوب = تلفن دستی، موبایل
نزن	راهنما زدن = علامت دادن	مرده = آدم ضعیف
بر و بیج = دوستان	رپتو پتو = = نگو، صدایش را درنیاور	مستراح = آدم کنیف
بهداری = آدم تمیز و سواسی	راه داره ؟ = امکان دارد؟	مغز نخودی = نخود مغز
به سبزه گوزت نمیخوره = نه کسی که	ریز مبینم = مهم نیست	نخود مغز = کم عقل
ادعا دارد میگویند	زال ممد = خلافکار	ویتامین = باحال
بیسکویت = آدم باحال	سرش به کونش پنالتی میزنه = دست و پا	هزار و سیصد و احمد شاه = قدیمی
پسته = زن بدکاره	چلفتی	همچی میزنم که تا قم بشاشی = خفه شو
پولفسول = آدم تحصیل کرده	سوسک کردن = آبروی شخصی را بردن	همه رو برق میگیره ما رو ننه ادیسن =
تپه نریده باقی نذاشته = خلاقی نمانده که	سه سوت = فوری	شانس نداریم
نکرده باشد =	سیفون را بکش = دیگر حرف نزن	یوخ بابا = بی خیال
ته سیگال = آدم بی ارزش	طلبه ای؟ = = میخواهی؟	یول تپه = روستا، جای دور افتاده

## حرف دل دختران (از مریم)

سلام، من یک ای میل مخصوص نوشته‌ام در سه کاف درست کرده بودم تا اگر دوستان نظری داشتند مستقیم برای خودم ارسال کنند. این از حالت یکطرفه بودن صحبتها جلوگیری میکرد یعنی هم من نظراتم را با شما قسمت میکردم و هم شما این امکان را داشتید که نظرات خود را برایم بنویسید، بدون اینکه کار اضافی برای گردانندگان سکاف که سرشان شلوغ است، فراهم شده باشد. اما مدتی قبل فرد یا افرادی ای میل مرا به هم زدند و بدتر از آن از طریق ای میل و به اسم من به خلیپها و پیروم هم فرستاده اند که همینجا اعلام میکنم که من چنین کاری نکرده‌ام و خیلی وقت است که دیگر سراغ آن ایمیل را نمیروم. پس از این به بعد اگر میخواهید در رابطه با نوشته‌هایم در اینجا نظری ابراز کنید، لطفاً به همان آدرس سکاف نامه بدهید و در قسمت موضوع بنویسید: مریم.

میخواهم سه نکته را کوتاه و خلاصه بگویم و بروم سر اصل مطلب.

۱- من تو این مدت یک چیزی دستگیرم شده و آن این است که بعضی از ( نه همه ) پسران وقتی با دختری برخورد میکنند که با حرفهایش به قلب تعصبات غلط آنها میزند، فوری از جا در میروند و یا اینکه وقتی دختری از آنها اطلاعات بیشتری داشته باشد، یک حالت دشمنی با او در پیش میگیرند. درحالی که یک فرد آگاه کاری به این ندارد که گوینده حرف کی هست و مذکر است یا مؤنث، بلکه خود حرف و منطقی که در آن وجود دارد، برایش مهم است.

۲- شما هم حتماً شاهد بوده اید که خلیپها چپ و راست به خودشان لقب دکتر و مهندس میدهند؟ فرض کنید یک مهندسی یک کتاب داستانی نوشته ولی روی جلد کتاب نوشته میشود:

مهندس.....!!!!!!؟؟؟ یا دکتر .....!!!!!!؟؟؟ یا طرف دانشجو است و هنوز درش تمام نشده ولی نه تنها خانواده و بستگانش بلکه حتی خودش هم خودش را مهندس معرفی میکند. من دلیل اینکارها را تا حدودی میدانم شما هم میدانید ولی میشود کمکم این چیزها را عوض کرد. به من چه که طرف مهندست یا دکتر یا ... چیزی که مهم است اخلاق و رفتار و فکر طرف است و نه چیز دیگر، حتی اگر فقیر باشد. مهندس و یا دکتر بودن به معنای این نیست که طرف حتماً خوش فکر است و یا فهیمیده.

۳- کسانی هستند که بخاطر این حکومت از اسلام زده شده اند، که یک مسئله خصوصی آنهاست و قابل احترام، اما بعضی از این افراد احساسات ضد عربی خیلی تندی هم ابراز میکنند و این درست نیست. عربها هم به وسیله همین اسلام و با حکومتهایی بدتر از این بقول معروف لاستیک به سرهای شکم گنده خودمان، اسیر شده اند. چرا ما برای خوب نشان دادن خودمان باید دیگران را تحقیر کنیم؟ ما باید مروج صلح و دوستی ملتها باشیم و فرقی نمیکند که طرف ایرانی باشد یا عرب یا آمریکایی یا چینی و یا هر ملیت دیگری.

و اما مطلب این شماره که میخواهم درباره رابطه دختر و پسر بطور عام و کلی بنویسم.

چون تو کشور ما به ناحق دختر و پسر و زن و مرد را از هم جدا نگه داشته اند و توی خانواده هم درباره این مسائل حرفی زده نمیشود، دختر و پسرهای ایرانی اطلاعات خیلی کمی از همدیگر دارند و این توی زندگی آینده آنها هم تاثیر بدی دارد، یعنی چون شناختی از جنس مخالف ندارند از همان روزهای قبل از ازدواج دچار دلهره و نگرانی میشوند و بعدش هم که خودتان میدانید. اما اگر

بخواهیم میتوانیم این مشکلات را تا حدودی کم

کنیم. یکسری از جوانان هستند (حتی خیلی از خانواده ها هم اینطور فکر میکنند) که اگر دخترشان با پسر دوست شد، دختر سرپهوا شده و آن پسر حتماً دنبال دخترشان افتاده که بخت او را سیاه کند. بکارت او را بگیرد و بعد ولش کند و برود دنبال یکی دیگه. این فکر و تفکر عجیب نیست چون متأسفانه بسیاری از روابط ما دختر و پسرهای ایرانی یک همچون عاقبتی دارند و دختران زیادی هستند که بعد از دل باختن به دوست پسرشان از ته دل برای راضی نگه داشتن او و چون دوستش دارند حاضر میشوند که با او سکس کامل انجام دهند و بعد که دختر پرده بکارت خود را از دست داد، پسر خودش را کنار میکشد. درحالی که دوستی دختر و پسر اصلاً اینطور نیست. شما با هم دوست میشوید چون فکر میکنید که از جهات زیادی به هم میخورید و همدیگر را دوست دارید و میخواهید با هم ادامه زندگی دهید و حتی با هم ازدواج کنید. ولی تو هر رابطه ای یک سری مسائل و مشکلات پیش میآید و ممکن است به جدایی منجر شود. این با آن فرهنگ مخ

زنی که بعضی از پسرها به آن افتخار میکنند، و یا غافل کردن دختران فرق دارد. اگر ما به اینکار موفق شویم، عالی میشود. بعدش دیگه اگر دوستی دختر و پسر به هم خورد، کسی نمیکند که دختر سر پهوا بود یا پسر مخ اونو زد و از این حرفا و خیلی از دوستیها هم به ادامه رابطه و ازدواج میکشید. گفتم که دختر و پسرها از جنس مخالف چیزی نمیدانند، پس بهتر است وقتی که با کسی دوست شدید، سعی کنید اطلاعات خود را با طرف قسمت کنید. مثلاً میتوانید روحیات همجنسان خود را برای دوست توضیح



دهید، یا مثلاً یک دختر میتواند درباره عادت ماهانه و تغییرات هورمونی و تاثیر آن بر روحیه دختران توضیح دهد.

در دوستی گرفتن به فشار اطرافیان و همکلاسیها و غیره اهمیت ندهید که بگویند چرا تو دوست پسر یا دختر نداری؟ یا اینکه ببینید دیگران هرکدام یک دوست دارند و شما ندارید. بهتر است هر وقت که احساس آمادگی کردید و این احساس را در خود دیدید و دوست داشتید و فکر کردید که زمان دوستگیری شما هم رسیده، آنوقت دوست بگیرید. تو انتخاب خود به سلیقه دیگران توجه نکنید و مینا را احساس خودتان قرار دهید. یعنی چیزهایی مثل اینکه چه تیبی خوشگل است یا خوشگل نیست و امثال اینها. چون خوشگلی و زیبایی یک چیزی است که همه درک و برداشت متفاوتی از آن دارند. ممکن است پسری در نزد یک دختر خیلی خوش تیپ باشد ولی دختر دیگری این پسر را دارای زیبایی آنچنانی نداند. هیچکدام هم اشتباه نمیکنند، چون هر کسی یک سلیقه ای دارد. درباره پسران و انتخاب دوست دختر هم باید همین مسئله عمل کند.

تو دوستی گرفتن موقعیت خانوادگی و رشته تحصیلی را معیار قرار ندهید. بهترین معیار (البته به نظر من) اخلاق و رفتار طرف است و اینکه تا چه حد افکار خوب و امروزی دارد، نه اینکه اهل کدام شهر است یا خانواده پولداری دارد یا فقیر است یا اینکه رشته تحصیلی و مدرک او چیست. در رابطه خود هرطور میخواهید و با احترام به هم عمل کنید ولی هیچوقت سعی نکنید مالک دوست خود شوید چون همینکه بخواهید طرف را مالک شوید، او را از دست میدهید و اصلاً حس تملک یک چیز درستی نیست. به صورت دو انسان آگاه و با حقوق مساوی با هم برخورد کنید که احساسات و نیازهای مشترک شما را به هم پیوند داده است. توی روابط خود، طرف را خفه

نکنید. بعضیها آنچنان میخواهند طرف را در چنبره بگیرند که حس میکند در زندان است. هرچیزی که برای خودتان نمیپسندید، برای دوستان هم نپسندید. یک سری دختران عادت دارند که وقتی دوست پسر گرفتند، به بدگویی از دوستان دختر خود یا دختران دیگر میپردازند و با اینکار میخواهند خوبی و پاکی خود را ثابت کنند. به نظر من اینکار زشتی است. خیلی از پسران یک نوع حسودی احساس میکنند و پیش خود اینطور فکر میکنند که حالا که این دختر با من دوست شده باید مواظبش باشم که با دیگری دوست نشود. این درست نیست. چرا که اولاً دختران در دوست گرفتن و برقراری رابطه بیشتر احتیاط میکنند و به مدت زمان طولانیتری نیاز دارند بخصوص در انجام سکس. و مسئله دیگر اینکه دختران یک حالتی دارند که وقتی یک دوست دارند دیگر سراغ پیدا کردن دوست دیگر نمیروند. دختری که به اختیار خودش و بدون زور و یا مخ زنی پسری را انتخاب کرده، این نشان میدهد که او را دوست دارد، پس دنبال دیگری نمیرود. و شرط مهم دوستی هم این است که دختری که به آزادی و اختیار دوست پسری را انتخاب کرده است، در هیچ شرایطی نباید این اختیار و امکان انتخاب خود را دست بدهد. این شرط نگه داری و ادامه یک رابطه دوستانه و جدی است که متأسفانه خیلی از دختر و پسران در دوستی خود به آن توجه نمیکنند.

در دوستی خود خودخواه نباشید و به مسائل طرف خود هم فکر کنید. اینطور نیست که تا پسری پیشنهاد سکس داد، پس میخواهد پرده شما را بزند و برود. متأسفانه خیلی از پسرها اینکار را میکنند ولی همه را به یک چوب راندن کار درستی هم نیست. توی دوستی خود هر کاری خواستید انجام دهید اما با اختیار و آزادی کامل و رضایت دو طرفه، هیچکاری را بر خلاف میل خود انجام

ندهید. اگر دوست پیشنهادی داد که برای آن آمادگی نداری هیچ عیب و ایرادی ندارد که این را به صراحت اعلام کنی ولی یادت باشد اضافه کنی که رد کردن پیشنهاد او به معنای این نیست که او را دوست نداری بلکه در این شرایط برای اینکار حس میکنید که آمادگی ندارید. هیچ کاری را تصنعی انجام ندهید. بگذارید کارها روال عادی خودش را طی کند. شکی نیست که سکس نیاز همه انسانها است و اگر دو نفر با هم دوست هستند، میخواهند که همه چیز خود را قسمت کنند از جمله احساس سکی خود را، چون این اوج نزدیکی و صمیمیت یک دوستی از این نوع را میسراند ولی برای سکس هم عجله نکنید، هر زمان که وقتش رسید خودبخود پیش خواهد آمد. انجام سکس به معنای دخول کامل نیست، راز و نیاز، بوسیدن، نوازش، نامه های عاشقانه، سکس دهانی، دست در دست کنار هم دراز کشیدن و حرف زدن و خیلی چیزهای دیگر هست. توی سکس حتماً بهداشت را رعایت کنید که مبادا ناخواسته آبستنی پیش بیاید یا باعث انتقال بیماری شوید. اگر دوست دختر یا دوست پسر دارید، فکر نکنید که یک چیز عجیب و خارقالعاده ای انجام داده اید یا یک کار غیر اخلاقی. یک قدم جلوتر که بروید پدر و مادرها را میبینید که با هم هستند، فرقتش فقط این است که سن آنها بیشتر است و رابطه خود را ثبت کرده اند ولی جوانان این امکان را ندارند. دوست پسر یا دوست دختر داشتن یک مسئله ساده و عادی و بسیار پیشپا افتاده است و همه جوانان در سراسر دنیا اینکار را میکنند فقط تو کشور ماست که آخوندها مزاحم میشوند. پس دوست پسر یا دختر داشتن حق ما است و باید تا آنجا که میتوانیم این مسائل را توی اجتماع عادی کنیم و جا بیندازیم.

دوست شما مریم. برای تماس : [cekaf@cekaf.com](mailto:cekaf@cekaf.com) توی قسمت موضوع بنویسید: مریم

## حرفهای خصوصی این شماره

### ظهور امام زمان جرج بوش

من نمیدونم تا کی باید منتظر آمریکا بمونیم ای خدا چی میشد این آمریکا به ما هم حمله میکرد. یعنی ممکنه که ما هم مثل مردم عراق شانس بیاریم. ممکنه شما بگید که نمیدونم به غرور ملی ما برمیخوره و از از این کسشورها ولی من فکر میکنم تنها راه نجات ما از اینحکومت اینه که ما هم مثل عراق خدا قسمتمون کنه آمریکا بیاد کشورمون. گوربابای همه چیش یعنی مردم ماجیزی برای از دست دادن ندارند که خواسته باشیم بگیم که نمیدونم اگه آمریکا بیاد اینطوری میشه و نمیدونم اونطوریمیشه و غرورمون جریحه دار میشه و... من همیشه منتظر چنین زمانی هستم. بچه که بودیم همیشه برامون از یه امام زمان پوشالی حرف میزدن که میاد و مردمون نجات میده و من حالا اون امام زمانو پیدا کردم و اونم جرج بوش خودمونه فقط اگه میخواد اینجا هم ظهور کنه زودتر ظهور کنه و من تا اون زمان چشم براهم و در پایان هم یه سئوالی داشتم و اینکه آیا جلق زدن برای پسرها موجب لاغری آنها میشود یا نه. چون میگویند اگه جلق بزنی تمام غذای اون روزی که خوردی از بین میره. و من شک دارم چون هرچی که تا حالا اینا گفتن چیزی جز دروغ نبوده.

**جواب:** احساس بیچاره گی واقعی که شما از دست این حکومت دارید را درک میکنیم و مطمئن باشید شما تنها نیستید، اکثریت ما ایرانیان این احساس را داریم که اسیرمشتی آدمی شده ایم که به هیچ چیزی جز **لا** خود و منافع خودش فکر نمیکند و نه تنها ملت و کشوری را به گروگان گرفته اند که مذهب مردم را هم به گروگان گرفته و از آن وسیله ای برای توجیه کارهای خود درست کرده اند که چهارتا مذهبخام را تو کشور گول بزنند و آنها را جان فدای خود کنند. بله دیکتاتورها نه میهن و کشور خود را دوست دارند و نه به آبروی مذهبیکه ادعای آن را میکنند، میاندیشند، و به همین دلیل هم کاری میکنند که مردم برای نجات از دست آنها به نیروهای خارجی متوسل شوند. یعنی کنار رفتن خود را مترادف اشغال کشور و نقض استقلال آن میکنند و سرنوشت کشور را به سرنوشت خود گره میزنند، همانطور که صدام در عراق کرد و این آخوندها هم دارند همین بالا را سر ما ایرانیان و کشورمان میآورند. فقط یادت باشه که میشه اینها را بیرون کرد، میشه کشور را آزاد کرد و به دموکراسی و حقوق بشر، اطلاعات جنسی صحیح و خیلی چیزهای دیگر رسید. در یک کلام میشه حقوق و ارزش انسانی خود را باز یافت بدون آنکه احتیاجی به توسل به نیروهای خارجی باشه. یادت باشه که کشور ما تاریخی قدیمی دارد، هزارانحاکم و دیکتاتور آمده و رفته اند، و این گواهی این است که دیکتاتورها ابدی نیستند، آنچه میماند کشور و مردم است و ننگ و رسوائی برای دیکتاتورها، برای اینکار کافیه که تک تک ماها برای کنار زدن اینها اراده کنیم و نیرویمان را روی هم بریزیم. یعنی زمانی که اکثر مردم به این نتیجه برسند که برای کنار زدن اینها باید به خیابانها بیایند، و گره فرهنگی ما ایرانیان هم اینه که همیشه منتظر مینشینیم تا دیگران برایمانکارکنند، خودمان کاری نمیکنیم. هرچند حس تو را که دیگه جانت به لب رسیده و دیگه نمیتونی حتی قیافه اینا روتحمل کنی درک میکنیم اما در چراغ سبز به آمریکا دادن که به کشور ما حمله کند باهات موافق نیستیم. ماحدافل برای جلوگیری از حمله آمریکا هم که شده باید این آخوندها را از قدرت بزیر بکشیم که بیشتر از این سیاست کشور را دچار ماجراجویی و بند و بست برای منافع خود نکنند. ما میتوانیم اینها را بیرون کنیم بدون آنکه به جنگ و برادرکشی و خشونت متوسل شویم. ما و کشور ما به اندازه کافی قتل و کشتار و خشونت را تجربه کرده ایم و به هیچ جایی هم نرسیدیم، و خوش خبر اینکه در دوره ما سرنگونی دیکتاتورها از قدرت در این یکی دو دهه اخیر حالت شتابان بی سابقه ای یافته است. پیش خود حساب کن که فقط تو این ۱۵ - ۱۰ سال اخیر چندتا دیکتاتور تو جهان تو زباله تاریخ افتاده اند؟ فکر میکنید ما ایرانیان از ملت‌های دیگر کمتریم؟ ما میگیم نه. روز اینها هم خواهد رسید، این را ما از ته قلب به شما قول میدهم چون ایمان داریم که اینها رفتنی هستند. اینها تاریخرا میدانند و ته دلشان هم میدانند که ماندنی نیستند، فقط به روی خودشان نمیآورند و هی هارت و پورت میکنند. و درباره سؤال شما درباره جلق زدن، مطلب ( باز هم صحبتشیرین جلق) در سکاف شماره ۳۰ را حتماً بخوانید چون در آنجا جواب داده ایم.

### سه کافی و دختر بازی!؟

بابا من از یه طرف به سه کافی هستم و از یه طرف میخوام دختر بازی کنم ولی نمیتونم. شما هم اگه میشه این دخترا رو نصیحت کنین و هم راهکار به من بدین تا من هم بتونم سه کافی باشم و هم بتونم دختر بازی کنم.

**جواب:** صحبت سر سکافی بودن یا نبودن نیست، صحبت سر اینه که چه روابطی انسانیت، امروزیت و متمدنانه تر است و بعد کدام را بهتر میپسندیم. در اصطلاح و فرهنگ دختر بازی دیگه احترام، رعایت حقوق طرف، انتخاب آگاهانه دو طرف و... رنگ میبازند و آنچه میماند اینکه باید کلک زد، مخ طرف رو زد، بکن و ول کن برو و واسه ازدواج دنبال باکره بگرد و... و همه اینها با آزادی جنسی همراه با آزادی انتخاب، انتخاب آگاهانه و تقبل مسؤلیت در برابر انتخابی که صورت میگیرد، همخوانی ندارد. یک سکافی میگوید که ما ایرانیان چه دختر و چه پسر باید

بتوانیم نیازهای جنسی و سکسی خود را ارضا کنیم، این حق ماست و ما هم مثل دیگر ملتها میتوانیم اینها را بدون دختربازی بدست بیاوریم، مهم اینکه اراده کنیم. اما چون این حق را بزور از ما گرفته اند به مرور زمان جا برای دوز و کلک و مخ زنی و... هموار شده است، پس تلاش کنیم با وارد کردن ارزشهای امروزی و انسانیت به نیازهای خود پاسخ دهیم. درباره خصوصیات یک سه کافی در شماره ۶۲ مطلبی چاپ شده است.

### موضوع کنوانسیون حقوق زنان

موضوعی که میخواستیم در شماره جدید مجله در رابطه با اون بنویسید موضوع کنوانسیون حقوق زنان است که حتماً در جریان آن هستید. این هفته که آوندهای حوزه علمیه قم آن را مخالف شرع اعلام کردند و خواستار نیوستن ایران به این کنوانسیون شدند و بار دیگر نشان دادند طالبان دیگری هستند که خواستار حکومتی مردسالارانه و ضد حقوق بشر. جالب اینکه موضوع را در اخبار تلویزیون جمهوری اسلامی ( ساعت ده و پنجاه دقیقه ) به بحث گذاشتند و بدون اینکه متن این کنوانسیون را عنوان کنند تا مردم در جریان آن قرار بگیرند آن را مغایر با قوانین این به اصطلاح اسلام خود دانستند و آن را محکوم کردند. برخلاف بحثهای دیگر در این موضوع ( و موضوعهای اینچنینی) هیچ مخالفی در این گفتمانها وجود نداشت و یک بحث کاملاً یکطرفه . میدانید این آوندها فکر میکنند که همه چیز میفهمند از اقتصاد، سیاست، دین، حقوق بشر و هزار چیز دیگر و در هر جایی نظر خود را تحمیل میکنند. از قانون کپی رایت نرم افزار گرفته که آن را مخالف قوانین اسلام میدانند و برخلاف کشورهای دیگر هیچ قانونی برای حمایت از طراحان نرم افزار وجود ندارد تا قوانین بینالمللی و حقوق بشر. اما اگر تعدادی دانشجو تجمع کنند و حرف خود را بزنند، یک سری ارازل و اوپاش هستند که به آنها خط داده شده . به امید روزی که میهنی آزاد داشته باشیم.

**جواب:** ما جوابی نداریم چون بالای حرف حساب حرفی نیست و حرفهای شما کاملاً با حساب است. به دوستان پیشنهاد میکنیم ترجمه شده متن کامل کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان را در سایت زنان فردا مطالعه کنند و اگر شد حتی آن را پرینت کرده بدست دیگران برسانید. این هم آدرس سایت زنان فردا: <http://zanan-farda.com/index.htm>

### راه حل پاره شدن پرده

من و دوست پسرم مطالب شما را با هم میخوانیم فقط یک مشکل پیش آمده و آن اینکه اون پرده منو زده ، حالا چکار کنیم؟ آیا راه حلی هست؟  
**جواب:** خوب وقتی شما سکاف را با هم میخوانید، حتماً متوجه شده اید که سکاف اعتقادی به باکره بودن اجباری ندارد. تن مال شماست، پرده بکارت مال شماست، شما هم عاقلید و هم بالغ ، نیاز جنسی دارید، دوست پسر انتخاب کردید و با هم نیاز جنسی و روحی خود را ارضا کردید، کجای اینکار عیب و ایراد دارد که شما خود را موظف میدانید که باید به دیگران پاسخ دهید که چرا پرده ندارید و به این دلیل هم پاره شدن پرده خود را مشکل بحساب میآورید؟ چرا میخواهی اجازه دهی که درباره تن و نیازهای انسانی خودت دیگران تصمیم بگیرند و تعیین تکلیف کنند؟ از شوهر آینده و قضاوت او میترسی؟ بهتره که از خیر همچی شوهری بگذری، و اگه هم اومد سراغت بهش بگو بره . به دختر همفکر خودشو پیدا کنه که تعدادشون هر روز کمتر میشه .

### مشکل من که اذیتم میکنه

وقتی خودم نشستیم و فکر کردم دیدم که واقعاً حق با شماست، و چرا به زن باید تا موقع ازدواج خودشو از سکس محروم کنه ، اگه ما مردها خودمونو بجای اونا بذاریم و یا موقعیت اونا رو داشتیم، اون موقع درکشون میکردیم. ولی فکر اینکه زن خودم بخواد بی پرده باشه واقعاً اذیتم میکنه . خواهش میکنم کمکم کنید.

**جواب:** قبول کردن یک مسئله در حرف با پذیرفتن آن در ذهن یکی نیست، ایندو از هم فاصله دارند. اما پذیرش مسئله در حرف گاهی میتواند مقدمه ای برای تغییر ذهنیت هم باشه . تو هیچ دلیل عقلی و منطقی برای اینکه ممکن است اذیت بشی، نیاورده ای، جز اینکه اگه زنت باکره نباشه . توی سه کاف مطالب خیلی زیادی در اینباره هست که میتوانی بخوانی. ولی فکرشو بکن به زمانی باشه که تو شب ازدواج معلوم بشه که پسره قبلا سکس داشته و این یک سد عمده ای برای سکس پسران قبل از ازدواج میشد و تو مجبور بودی نیازهای جنسی خودتو تا شب ازدواج سرکوب کنی چون میترسیدی که زنت بفهمه که تو قبلا سکس داشته ای. آیا آنوقت آن فرهنگ را میپذیرفتی؟ بله ، سنتهای مربوط به پرده بکارت یک تاریخ طولانی در ذهن و فرهنگ ما ایرانیان دارد اما این دلیل بر درست بودن آن نیست و همه باید در حد خود برای کنار گذاشتن سنتهای غلط تلاش کنیم و گر نه همچنان مردمانی سنتی و قبیله ای خواهیم بود. آیا ازدواجهای ما در ایران که اکثراً با دختران باکره انجام میگردد

بادوامتر از ازدواجهای مردمان کشورهای دیگر که به پرده بکارت اهمیت نمیدهند، هست؟ آیا ما کمتر از آنها طلاق داریم؟ یا فرزندان خوشبختتری بدنیا میآوریم؟

### سؤال از دختران

میخواستم از شما به درخواستی بکنم و اون اینه که سوالی رو تو سکاف چاپ کنین برای نظرسنجی از دخترها برا اینکه این سؤال برا خیلی از پسرها مشکل ساز شده اما سؤال: دخترها دوست دارن که پسر به اونا پیشنهاد سکس بده یا نه؟ مثلاً اگه پسر به یه دختر پیشنهاد سکس بده اون دختر فکر میکنه این پسره اونو برای استفاده میخواد و اونو ول میکنه. خود دخترها نظر خودشون و دوستانشونو بگن تا ما پسرها تکلیف خودمونو بفهمیم که دخترها سکس رو دوست دارن یا نه و بدونیم چیکار کنیم.

**جواب:** فکر کنیم توی شماره های مختلف قبلی چندین نفر از دخترا نظر خودشونو گفته بودن. میگن پسرا از یکطرف سکس میخوان ولی از نظر ذهنی سنتی هستن چون تا دختری به اونا رو داد، فکر میکنن طرف دیگه هیچ ارزشی نداره و بدرد هیچ کاری نمیخوره به جز کردن، و همین پسرا بعداً واسه ازدواج دنبال دختری باکره میگردن. خوب همین باعث بشه که دخترا بترسن که میادا با یکی سکس بکنن و برادر یا خونواده بدونه و اونا رو به باد کتک بگیره یا شوهره که فهمید طرف قبلا سکس داشته اونو طلاق بده، و مجبوراً بخاطر آینده، خودشون و احساس خودشونو سرکوب کنن. یا پسرا خودشون دنبال سکس با دخترا میگردن ولی همینکه خواهر خودشون خواست با کسی دوست بشه فوری غیرتی میشن و از این مسائل. البته سکاف ولی و قییم دخترا نیست و اگه دخترا جواب بدن، ما حتماً تو شماره بعدی چاپ میکنیم.

### میگن پسرا به هدف دارن

من همیشه دوست داشتم با اولین کسی که تو زندگیم میاد سکس داشته باشم. اون اولین کسی بود که تو زندگیم اومد، و من هم تعهد وجدانی بستم که با کسی دیگه دوست نباشم. اما خراب کردم. من ۳ سال با اون دوست بودم. سال آخر دوستیمون سکس داشتیم. اون هم با خواهش و تمنای اون. ولی چون عاشقش بودم و دوست داشتم لذت کامل رو ببره و بهانه نداشتم باشه اینکار رو کردم. ولی میتونست بدون اینکه پرده منو بزنه، لذت ببره و حال کنه ولی آخرین روزهای دوستیمون منو اوپن کرد. واقعاً برام دردآور بود، چون همیشه دور و بریها میگفتن که آره، پسرا دنبال یه چیزن، اگه به اون هدف برس، ترکات میکنن. من هم بعد از سه هفته که اوپن بودم، تنها شدم و منو خیلی شیک رها کرد. من برام گرون تموم شد، سه سال دوستی و عشقمونو فدای هدفش کرد... نمیخشمش... تنهام گذاشت... با خاطرهامون.... من خیلی دلم میخواست خودکشی کنم ولی نشد... هنوز هم منتظرم برگرده..... ولی.... داغونم.... نمیدونم چکار کنم. دوستتون دارم.

**جواب:** این قصه تنهایی و شکست بسیاری از دختران ما تو جامعه است. علتهاى آن هم یکی دوتا نیستن. اولاً چرا دختران ما یاد نمیگیرند که اگه طرف رو دوست دارن و عاشقش هستن، برخلاف میل خود و صرفاً به بهانه های بی منطق مثل (چون اون میخواست، و من میخواستم اون لذت ببره و از اینحرفا) بر خلاف میل خودشون تن به انجام سکس میدن؟ اینرا باید بدانیم که نشان دادن مهر و عشق و دوستی مترادف تسلیم شدن به خواسته های طرف و نادیده گرفتن فکر و خواسته خودمان نیست. یک مسئله دیگه اینکه همه پسرها اینطور نیستند، خیلی از پسران به عشق و دوستی خودشون وفادار میمانند ولی فرهنگ ما در رابطه با دخترانی که سکس دارن یا دوست پسر میگیرن و بخصوص دخترانی که پرده بکارت خود را تو دوستیهاشون از دست میدهند، یک فرهنگ سنتی و عقیمانده است، به همین دلیل در چنین فرهنگی همیشه دختران بازنده هستند و کسی که ( کرده و رفته ) نه تعهدی دارد و نه مسئولیتی و نه احساس وجدانی و نه هیچ چیز دیگه. ما واقعاً امیدوار هستیم که خوانندگان سه کاف در حد خودشون به بحث در اینباره دامن بزنند و برای جا انداختن یک فرهنگ بهتر و امروزیتر تلاش کنند. و دختران و زنان هم باید به جنسیت مستقل خودشون بیشتر از اینها اعتماد کنند و آن را صرفاً برای ارضا و وسیله لذت بردن طرف دیگه تلقی نکنند بلکه جنسیت و تمایل خود را نیازی تلقی کنند که همانند نیاز مردان، احتیاج به پاسخگویی دارد.

### چرا سه کاف با سکس با کودکان مخالف است؟

من یکبار میل زدم و گفتم که بچه ها را دوست دارم و از دیدن دختر بچه های لخت و سکسی لذت میبرم. اما اصلاً نمیخواهم به آنها آزاری برسانم و سکس به معنای واقعی داشته باشم، فقط در حد نوازش و غیره. اما سکاف به شدت با من مخالفت کرد. چرا؟

**جواب:** به این دلیل که سه کاف به آزادی جنسی معتقد است و آزادی جنسی یعنی اینکه دو نفر عاقل و بالغ خودشان همدیگر را انتخاب کرده و بر سر نوعسکسی که میخواهند با هم داشته باشند، توافق میکنند، حالا این دو، میخواد دوتا زن یا زن و مرد یا حتی گروهی یا هر چی، ربطی به سکاف یا دیگری ندارد، چون آزادانه انتخاب کرده اند، میدانند چه میکنند و لذت دوطرفه میبرند، حالا میخوان همدیگه رو از جلو بکنن یا از عقب، تو دهن هم بکنن یا رو همدیگه بشاشن یا همدیگه رو به زنجیر و شلاق بگیرن، در اصل قضیه فرقی نمیکنه : انتخاب و اختیار آزادانه و اینکه حق کسی را ضایع نکرده اند و ضرری به کسی نمیزنند جز  $\nabla$  اشباع نیازهای روحی-سکسی و روانی خودشان. اما در سکس با کودکان، این کودک انتخاب نکرده، بلکه انتخاب یکطرفه بوده، از طرف دیگر کودکان آن شناختی که افراد بالغ از سکس و نیاز خودشان دارند، را دارا نیستند چون نیاز این دوره از زندگی آنها نیست، و اگر شما با کودکی سکس (حتی سکس ساده بقول خودتان) انجام دهید، از نظر روانی تاثیرات منفی شدیدتر زندگی او خواهد داشت یعنی این انتخاب یکطرفه شما به ضرر کودک تمام میشود. و این یعنی ارضا  $\nabla$  شما مساوی ضرر دیگری، و به همین دلیل هم ما بچه بازی را رد میکنیم. حتی در تمام کشورهای آزاد که آزادی جنسی هم دارند، بچه بازی ممنوع و غیرقانونی است. و افراد مرتکب را مجرم میدانند.

### چماقی به اسم گناه

من سه کاف رو به خیلیها معرفی کردم و خیلیها هم خوششون میآد اما بعضیها بخاطر اون عقب موندگی که دارن این چیزا رو بد میدونن. ما که تو کشوری زندگی میکنیم که هرگز از این مردم نظر نخواستن و وقتی کسی میخواد اظهار نظر کنه میگن گناهه. واقعاً این گناه کلمه ای شده مثل چماق و هروقت میخوایم حرف بزنین این چماقو میزنن تو سرمون؛ میگن گناهه، واقعاً گناه یعنی چه. این گناه نیست که دختر و پسر رو میزنن میچپونن تو زندانها مثل زندان اوین، واقعاً این تمدنه؟ این فرهنگه ما داریم؟ این فرهنگی که هیچ کاری نداره جز زیان واقعاً این گناه نیست که دختری زندانی رو توی سیاهچالها میندازن و اون پاسداران که خیلی بهشتی هستن میان به اونا تجاوز میکنن. اینا خیالمیکنن با این کاراشون به بهشت میرن؟ من میگم ما مسلمون هستیم واقعاً؟ اینطوری از صد نفر بپرسی قرآن چند سوره، چند آیه دو نفر جواب درست میدن. من متأسفم واسه این مردم بیچاره که هیچ راهی برای خلاصی از اینا ندارن. به امید پیروزی.

**جواب:** میگن کمترین مسلمون تو کشورهایی پیدا میشن که حاکمانشون ادعای حکومت اسلامی دارن همانطور که زمانی در شوروی کمونیستی هم کمتر از هر جای دیگه کمونیست وجود داشت، آخه وقتی مردم میبینن اینا که ادعای نمایندگی خدا و پیغمبران روی زمین میکنند، و بنام اسلام چه کارها که نمیکند خوب عطای اسلام را به لقایش میبخشند و دیگه به هرچی نام و نشانی از مذهب داشته باشه، بیعلاقه میشن. تقریباً هم درسته، یعنی ما ایرانیای زمانی مذهب خودمون رو باز میبایم که کامل ازش ببریم و با یک دید انتقادی و جدی سیر تا پیاز آن را به نقد بکشیم و چرندیات آن را دور بریزیم و اگه چیزهای خوب داشت آنها را نگه داریم، یعنی مذهب خود را با شرایط زمان وفق دهیم و کاری کنیم که دیگه نشه مورد سوء استفاده قرارش داد. و قدم اول اینه که مذهب رو از دخالت تو سیاست در جهت منافع یک گروه جلوگیری کنیم. یعنی حکومت مذهبی نداشته باشیم.

### همجنسگرایان و ازدواج

من پسری ۲۵ ساله هستم که از مردها خوشم میآد البته تمام شماره های سکاف را خواندم ولی تو ایران که همیشه با مردها ازدواج کرد و من هم دلم میخواد که ازدواج کنم و تشکیل خانواده بدم. لطفاً به من بگید که اگه ازدواج کنم مشکلی برام پیش میآد؟ البته وقتی خیلی حشری میشم به نظرم میآد که ظاهراً میتونم با یک دختر هم رابطه داشته باشم.

**جواب:** اینکه گفته ای میخوای ازدواج کنی و تو ایران ازدواج دو مرد هنوز قانونی نشده، یعنی میخوای با یک دختر ازدواج کنی؟ ( برداشت ما از سؤال شما اینه ) البته تو هر کاری بکنی، مسئولیت و عاقبتش هم بیای خودت ولی چون نظر ما را پرسیده ای، ما هم نظر میدیم. توی کشورهایی مثل ایران که گیها را سرکوب میکنند، بخاطر فرار از فشارهای اجتماعی و تنهایی و همینطور برای پاسخ به نیاز خانواده دار بودن، گیها میرن و ازدواج میکنند. چون ما به آزادی جنسی معتقدیم، راستش را بخواهی نظر خیلی مثبتی به اینگونه ازدواجها نداریم، به این دلیل که نسبت به زنی که تو انتخاب میکنی بی صداقتی میکنی، یعنی حتی اگر هم بخواهی نمیتوانی آن رابطه عشقی-سکسی بین یک زن و مرد را باهش برقرار کنی،

از طرف دیگه از نظر جنسی در پاسخ دادن به نیازهای او هم مشکل خواهی داشت و بعد از یک مدت هر دو حس میکنید که تو به جهنم گیر افتاده اید. در نتیجه مثل خیلیهای دیگه شبها تو این پارک و آن پارک دنبال برآوردن نیاز خود ( که حق توست) خواهی رفت و زنت تو خونه؟؟؟؟ در اینصورت هم به خودت ظلم شده و هم به یک انسان دیگه. یعنی چون اجتماع تو را از حق خود بودن محروم کرده، تو هم میری یکی دیگه رو

با خودت غرق میکنی. اینگونه ازدواجها در ایران فراوانند اما جالب میشد اگر تحقیقی جدی از این افراد درگیر بعمل میآمد. تو همین رابطه ما معتقدیم که گیها باید بتوانند و حق داشته باشند که برای خودشان یک شریک جنسی بر اساس میل و رغبت خودشان انتخاب کنند، هم دروغ و حيله و پنهانکاری و هم درد و رنج و الم انسان کمتر. اینکه وقتی حشری هستی، ظاهراً و به نظر میآید و از این حرفها که میتونی با دختری هم سکس داشته باشی ( که همچی هم نمیدونی و مطمئن نیستی) ولی رابطه و ازدواج و خانواده با شریک جنسی مخالف خیلی بیشتر از این چیزهاست. تجربه کشورهای دیگر هست، گیها و لزبینها نه تنها حق دارند شریک جنسی همجنس خودشان داشته باشند بلکه رابطه خود را قانوناً ثبت هم میکنند. اما این چیزها را به راحتی گیر نیاورده اند بلکه با دور هم جمع شدن، مبارزه کردن و تثبیت حق خود، گی و لزبینهای ایرانی چیکم دارند که اینکار را نکنند؟

## حرف دل یک جوجه سکافی

من به پسر ۱۶ سال و اندی ( یعنی تو ۱۷ سال) هستم که ۳-۲ سال بیشتر از سنم حالیمه و ۳-۲ سال کمتر از سنم کوس کلک بازی در میارم. بر و بچه ها بهم میگن باحال ولی کس شر میگن. بهتره بگن کوس حال یا همون کس خل. من همیشه تو حرفام مطلب بیمزه ای بکار میبرم که بعضیها میرن تو کف معنیش و اینکه چه ربطی به موضوع داره ولی آخرشم نمیفهمن. البته من میخوام مثلاً مزه بریزم اما... من هروقت مطلب بی ربط و چرت مینویسم، جلوش مینویسم "کوس گفتم" یا یه چیز تو این مایه ها ولی این دلیل نمیشه که شما فکر کنید کوس چیز چرتیه نه داداش من، خیلیم باحاله. "الهی که موش بخورتش" نه الهی که خودم بخورمش. من املام افتضاه و به احتمال زیاد غلط زیاد مینویسم. شما ببخشید. تو این مطلب من بیشتر جدی و کمتر توش کوس کلک بازی پیدا میشه. امیدوارم آخرین مطلب من در "سه کاف" نباشه. و این هم مطلب:

### رابطه عشق و سکس

شاید پیش خودتون بگید: برو بابا شاش خالی. تو که هنوز فرق گوش کوبیده را با ×× تشخیص نمیدی میدونی عشق چیه بچه سوسول.....!! باید بگم که: درسته که من اسکولم ولی بیش از سنم حالیمه و در ضمن، تو خودت بابا بزرگت وقتی ازدواج کرد چند سالش بود؟( زر زدم).... (به دلیل اینکه من پسر هستم و میخوام احساسات خودمو بروز بدم، از طرف یک پسر مینویسم اما مخاطب همه هستند چه دختر و چه پسر.)

سکس بدون عشق: مثلاً شما دارین تو خیابون راه میرین و یه دفعه چشمتون میخوره به یه دختری که به راحتی میشه راضیش کرد که یه سکس باحاش داشته باشین، و به قول بعضیا موخشو میزنین.... وقتی دارین با طرف ماچ بازی میکنین همش تو این فکر هستین که بکنین تو و اینکه طرف از چه کارهای سکسی خوشش میاد براتون مهم نیست. زود کبر تو میرسونی به کون طرف ( اخه دختره ) میکنی تو و اصلاً براتون مهم نیست که یارو دردش میاد یا نه، تازه از اینجا شما دارین کلی حال میکنین و در آخر شیلنگو میگیرین سمت سر و صورت طرف و....

آخه اینم شد سکس!!!! این فقط خالی کردن عقدس که نسل ما خیلی نیاز داره. من که خودم واقعاً دارم عقده ای میشم! آخه تا کی باید چشم چرانی کرد و چشمارو روی عضله های ورم کرده کوس و کون دخترا زوم کرد.... و بعدشم جلق.....!!!! ( حتماً یه مطلب در این رابطه مینویسم) سکس همراه با عشق: عاشقی یه لذتی داره و سکس هم یه لذتی. حالا فکرشو بکنید این دوتا لذت با هم باشه چی میشه!!! عشق + سکس = ماورای لذت وقتی عاشق طرف باشین... واییییییی!!!! فقط میخواین عشقتون تو بغلتون باشه و اینکه براتون فرقی نمیکنه که کی بکنین تو یا اینکه اصلاً بکنین تو یا نه. دوست دارین جیگرتونو ( دختر رو) آنقدر بمالین و بیوسین و لیس بزنین و... که سیر بشین ولی عمرن سیر نمیشین.

فقط تو این فکر هستین که اون لذت ببره. هرکاری میکنید که اون راضی باشه و بیشترین لذت رو ببره. چون وقتی عاشق طرفتون هستین، از لذت بردن اون لذت میبرین. هنگامی که چهره اونو میبینین که داره لذت میبره و با چشمانش از تو تشکر میکنه دنیا رو بهت دادن. وقتی میخوای بکنی تو میوه آبدارش، مواظبی که یوقت دردش نیاد و از تو دلگیر نشه. جوووووون!! آنقدر قربون صدقه هم میرین که از حال میرین. در ضمن اینو بگم که دخترایی که دوست پسرانشون ادعایه اینو دارن که عاشقشون هستن و شما مطمئن نیستین و فکر میکنین که طرف داره خرتون میکنه.... توی سکس باحال میشه همیشه اینو تشخیص داد. مگر اینکه طرف زاتش خودخواه باشه که در این صورت من که میگم بهتره فراموشش کنین. خیلی از لیلی و مجنونها بعد از داشتن سکس با همدیگه عشقشون صد برابر میشه ( اگه باور نمیکنید امتحان کنید)

حرف دل یه جوجه سکافی (خودم): من تا حالا با کسی سکس نداشتم ولی شده از دختری لب بگیرم و بمال بمال.. ولی با این کار فقط خودمو خر کردم. " با اینکه از اولش خر بودم (کوس گفتم!!!!)؟" من هیچ دوست دختری ندارم ولی شده با دختر مردم لاس بزیم. هروقت از دخترخوشم میاد حتی این لاس زدن هم یادم میره و میترسم باهاش صحبت کنم، میترسم از من دلگیر و عصبانی بشه و دیگه حتی نتونم به چشاش نگاه کنم. واسه همین: " درد عشقی کشیده ام که میپرس!!" بابا جون هر کی که عاشقی ما رو یاری ده!!!! بگو من چه غلطی باید بکنم تا آدم شم!؟

=====

سه کاف: تو که ما را به خودت خیلی امیدوار کردی، مطمئناً دخترای زیادی هستنکه واسه همچی جوجه سکافیایجون میدن. پس کافیه که اعتماد به نفس خودتو تقویت کنی. منتظر نامه بعدیات هستیم.



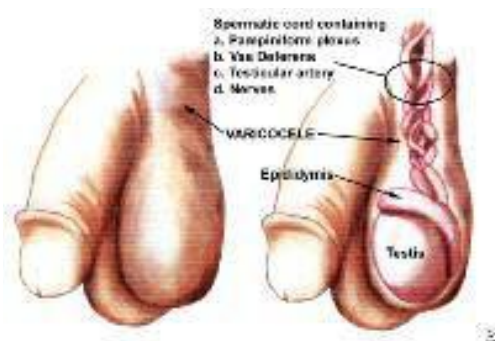
## با واریکوسل آشنا شویم (از: امیر)

واریکوسل توده ای از رگهای جمع شده در مجاری اسپرماتیک هستند. این رگها از بیضه ها و قسمت پائینی دیواره شکم به سیستم خونرسانی بدن وصل میشوند. مجاری اسپرماتیک از لنف و عصب و خون تشکیل شده اند. اگر دریچه ای که جریان خون در این مجاری را تنظیم میکند (جلوگیری از بازگشت خون به عقب) در کار خود دچار نقص شود، جریان خون از بیضه آنطور که باید و شاید عمل نمیکند و در نتیجه نوعی "تورم" در سیاهرگهای بالا و پشت بیضه ها بوجود میآید که به آن واریکوسل میگویند. بزبان باز هم ساده تر واریکوسل یعنی متورم شدن رگهایی است که وظیفه خونرسانی دارند. که این به علت از کار افتادن دریچه هایی است که در رگها وجود دارد و وظیفه آنها جلوگیری از بازگشت خونی است که از جاهای مختلف بدن بسوی قلب در حرکت است. واریکوسل ممکن است در بیضه چپ یا راست و یا هر دو رخ دهد، معمولاً واریکوسل چپ معمولتر است. (حدوداً در ۸۵ درصد موارد در سمت چپ است.) اما وارکوسل یکطرفه ممکن است به هر دو بیضه ضرر برساند.

چون به علت واریکوسل، جریان خون در رگهای این قسمت بدن آنطور که باید و شاید صورت نمیگیرد، در نتیجه خون هم آنطور که باید و شاید سرد نمیشود و درجه حرارت آن بالا میرود، پزشکان همین را علت اصلی عقیم شدن مردان دارای واریکوسل میدانند. (این ثابت شده که اسپرم مردان نواحی سردسیر کیفیت بهتری دارد و به همین دلیل هم به مردان توصیه میشود تخم خودشان را سرد نگه دارند.) چون ممکن است گرما در تولید اسپرمهای جدید و سالم ایجاد اختلال کند.

### عوارض واریکوسل:

- ۱- تنها حدود ۲۰ - ۱۰ درصد افراد دچار این بیماری میشوند و بیشترین موارد در مردان بین ۲۵ - ۱۵ ساله مشاهده میشود.
- ۲- ظاهر شدن ناگهانی واریکوسل (تا تورم در این ناحیه) در مردان با سن بالا ممکن است ناشی از وجود غده سرطان باشد که مجاری اسپرماتیک را مسدود کرده. (وحشت نکنید- فقط داریم حرف میزنیم)
- ۳- گفته میشود که حدود ۴۰ درصد مردانی که توان بچه دار شدن را ندارند دارای واریکوسل هستند که بعد از عمل قادرند پدر شوند، اما کسانی که مثلاً توانسته اند یک بچه درست کنند ولی دیگه نتوانسته اند، در هشتاد درصد موارد مشکل به علت واریکوسل میباشد.



علائم واریکوسل: - در اغلب مردان دارای واریکوسل هیچگونه علائمی مشاهده نمیشود. و اینگونه واریکوسل تنها با انجام آزمایشات فیزیکی تشخیص داده میشود. اما در حالت کلی علائم واریکوسل اینها هستند:

- ۱- درد در بیضه ها
- ۲- کاهش اندازه بیضه ها
- ۳- احساس سنگینی در بیضه ها
- ۴- ناتوانی تولید مثل و پدر شدن
- ۵- احساس بزرگ شدن رگها در این قسمت بدن و قابل لمس شدن آنها
- ۶- قابل رویت بودن رگهای بزرگ شده.

اگر فردی دارای واریکوسل درد دار باشد، در حالت ایستاده احساس درد بیشتری نسبی به حالت نشسته یا خوابیده دارد. چنانچه واریکوسل کوچک در مراحل اولیه باشد با سه آزمایش **Venogram**، **Thermography** و **Doppler Ultrasonography** تشخیص داده می‌شوند. اگر واریکوسل باعث ناتوانی در تولید مثل یا باعث تخریب بیضه ها شود، عمل جراحی پیشنهاد میشود. ۵۰ درصد افراد جراحی شده، ظرف یکسال بعد از عمل قادر به بچه دار شدن هستند. بعد از عمل حدوداً بین پنج تا سی درصد جراحی کرده، دوباره مبتلا میشوند که در اغلب موارد باز هم جراحی میشود. در حدود سه تا پنج درصد دیگر وضعیتی بنام هیدروسول بوجود میآید که در این عارضه یک کیست پر از آب اطراف بیضه را میگیرد. برای رفع این عارضه عمل جراحی **Hydrocele** (کوچک) انجام میشود بعد از عمل فرد تا مدتی باید از یک رژیم غذایی و دارویی خاص تحت نظر متخصص کلیه و مجاری ادرار (اورولوژ) تبعیت کند.

و نکته آخر اینکه گفته میشود که خوردن مایعات زیاد از احتمال مبتلا شدن به واریکوسل به مقدار زیادی میکاهد. کسانی که انگلیسی میدانند و خواهان اطلاعات بیشتر هستند به این آدرس مراجعه کنند: <http://author.emedicine.com/med/topic2757.htm>

## یک تست آزمایشی خودشناسی برای آقایان (گرفته شده از کتاب Ann Hoper)

در شماره گذشته یک تست آزمایشی برای خانمها داشتیم و قول دادیم که در این شماره هم یک تست خودشناسی برای آقایان داشته باشیم. بسیاری از مردان بر این باورند که رمز بدست آوردن اعتمادیه خود در عرصه مسائل جنسی، انجام سکس با افراد هرچه بیشتری است و سعی میکنند که مرتب دوست دخترعوض کنند یا با زنان زیادی سکس داشته باشند. ولی واقعیت چیز دیگری است. برای رسیدن به اعتماد به نفس شما به دو چیز احتیاج دارید: اول باز بودن و راحت بودن و دوم یک شمه کنجکاوی درباره سکس. همین. حالا با پاسخ دادن به سئوالات زیر خود را آزمایش کنید. گزینه مورد نظر خود به هر سوال را روی یک کاغذ یادداشت کنید و در نهایت بر اساس اینکه بیشتر به گزینه ۱، ۲ یا ۳ پاسخ داده‌اید به پاسخنامه رجوع کنید.

**سؤال اول: وسط خواب بکھو بیدار میشوی و حس میکنی که دلت واسه سکس له له میزنه .**

۱- طرف روو با احساس میبوسی و پیشنهاد سکس میدی.

۲- لحاف دور خود میپیچی و آزمایشی بدن طرف رو نوازش میکنی تا تحریک بشه .

۳- با این امید که طرف بیدار شه ، با دهن و دندونات لپ طرفو یه گاز کوچولو میدهی .

**سؤال دوم: وقتی که نوبت معاشقه قبل از سکس میرسه با این چیزها شروع میکنی:**

۱- ماچ و بوسه ، نوازش، تحریک و بیشتر سراغ جاهای خیلی حساس طرف میری که میدونی اونو حشری میکنه .

۲- نوک پستانها و آلت طرف را مالش میدی و تحریک میکنی.

۳- در انتظار حشری شدن طرف، هی تن خودتو به تن طرف میمالی و میسائی.

**سؤال سوم - وقتی که داری آلت طرف خودتو میلیسی:**

۱- زبونتو درست حسابی میچرخونی اون تو و با اینکار همیشه اونو به ارگاسم میرسونی

۲- یه ذره اینجا و یه ذره اونجا رو میلیسی ولی هیچوقت نه تکنیک کار را بلدی و نه آنقدر صبر و حوصله که طرف به ارگاسم برسه .

۳- هر از گاهی طرف رو میلیسی چون مطمئن نیستی که طرف از اینکار خوشش میآد.

**سؤال چهارم-چوچوله طرف رو با دست نوازش میدی و تحریک میکنی:**

۱- مستقیم به جای درست میری و آرام و با هوس طرف رو به ارگاسم میرسانی.

۲- تخمینی حرکت میکنی با این امید که طرف دست کمکی بهت برسونه .

۳- اصلا به طرف چوچوله نمیری مگر اینکه طرف ازت بخواد.

**سؤال پنجم- شریک جنسی ات میخواد با دست برات جلق بزنه ولی کار را درست و طبق دلخواه تو انجام نمیده و حوصله ات سر میره :**

۱- با یه حالت و کلمات خیلی شهوتی و تحریک کننده بهش میگی که دلت میخواد اون چطوروری دستش را بکار بگیره

۲- خودت یک دست کمکی بهش میرسونی

۳- ولش میکنی که هی ادامه بده - بلکه بهتر بشه .

**سؤال ششم- در حال انجام سکس، طرف میگه که داره به ارگاسم نزدیک میشه . تو به این فکر میافتی که :**

۱- چکار کنی که ارگاسم اونو قویتر و عمقیتتر کنی

۲- به خود میگی چه خوب، حالا من هم میآم، یا خودتو عقب میکشی و ریلکس میشی

۳- خیلی خوب شد، همش میترسیدم که او به ارگاسم نرسه .

**سؤال هفتم- آیا سکس شما دو نفر:**

۱- بسته به حال و هوای خودتان و محل، به انواع روشهای مختلف سکس دارید

۲- از سه تا چهار روش مختلف استفاده میکنید

۳- فقط یکی روتا روش مختلف را بکار میگیرید.

**سؤال هشتم- به نظر میآید که طرف برای رسیدن به ارگاسم توی سکس مشکل داره :**

۱- با او در اینباره صحبت میکنی و چند روش مختلف سکس و تکنیک کار را به امید به ارگاسم رسیدن او آزمایش میکنی

۲- تو حین سکس هی سعی میکنی بیشتر و تندتر تلمبه بزنی که شاید به ارگاسم برسه

۳- امیدوار میشی که تو آینده وضع بهتر میشه .

**سؤال نهم- در رابطه با جی اسپات طرف فکر میکنی که :**

۱- پیدا کردن جی اسپات طرف، لذت سکس هر دوی شما را بیشتر میکند

۲- اگر حین سکس پیدا شد که چه خوب ولی زحمت دنبال آن گشتن را به خود نمیدی

۳- دربارہ محل قرار گرفتن آن در واژن طرف مطمئن نیستی.

**سؤال دهم- وقتی که زمان اولین تلاش و حرکت برای انجام سکس میرسه :**

۱- خودت ابتکار را بدست میگیری، ولی به همان اندازه هم از اینکه طرفت پیشقدم شود لذت میبری

۲- ترجیح میدی که عادت کنی همیشه یکی از شما دو نفر پیشقدم شوید

۳- یک روش خاصی برای ابراز تمایل به سکس با هم دارید و دیگه نمیخواهی عوض کنی.

**سؤال یازدهم- توی سکس و همان لحظه که داری عقب -جلو میکنی، درست قبل از آمدن، طرف میخواهد که دیگه ادامه نده :**

۱- بهش میگی که پس با دست یا دهانش کمکت کنه که آبت بیاد

۲- خودت کار خودتو تمام میکنی

۳- دیگه تموم شد- همیشه نمیتونی از اول شروع کنی.

=====

جواب تست آزمایشی آقایان

خوب، تست آزمایشی را خواندی و شماره جوابها را یاد داشت کردی و میخواهی جوابها را بدانی؟ این هم جواب:

۱- اگر در بیشتر سئوالات، شماره یک را انتخاب کرده ای :

به نظر میآید که تو میدونیکه چه کار باید بکنی که طرف خودتو تو تخت شاد و راضی نگه داری و خشنودی دو طرفه را تضمین میکنی. تو از چگونگی تحریک و لذت دهی طرف اطلاع داری و میدونی که برای یادگیری نیازهای جنسی طرف باید صبر و حوصله بخرج دهی و برای کشف حالات طرف که از چی خوشش میآید، آنتن قویای داری. همچنین تو آن اعتماد به نفس را داری که با پیشقدم شدن و ابتکار بدست گرفتن طرف برای شروع سکس مسئله ای نداری. ولی مواظب باش دچات تناسایی نشویی چون اینکار حداقل مانع از یادگیریهای بیشتر میشود.

۲ - اگر در بیشتر سئوالات جوابهای عدد ۲ بیشتر به تو میخورد به این معنی است که :

کم و بیش از سکس لذت میبری و دلت میخواهد که طرفت هم لذت ببرد با اینهمه همچی هم مطمئن نیستی که طرف چی رو دوست داره و چی رو دوست نداره ، یا چی اونو تحریک میکنه و چی تحریکش نمیکنه ، یا اون چی میخواود و چی نمیخواود. تو دلت میخواود که چیزها و روشهای جدید را آزمایش کنی ولی هم آن اعتماد لازم را در خود نمیابی و نه هم حوصله . با وجود همه اینها در اغلب اوقات از سکس خود خشنود هستی اما ممکن است طرف این احساس را نداشته باشد. سعی کن بهش اجازه بدی که بیشتر پیشقدم شود و حتی ازش یاد بگیری. اینکار باعث میشود که دانش و مهارت خودت در سکس و آشنایی با بدن خود و طرف هم بیشتر شود و به سکس بهتر و لذیذتری برسی.

۳- اگر جوابهای عدد ۳ بیشتر به تو میخورد به این معنی است که :

تو یک انسان خیلی حساسی هستی و به این دلیل از ورود به عرصه هایی که شناخت کمی از آنها داری، میپرهیزی. ولی بهتر است که توی سکس سعی کنی بیشتر ریلکس باشی و اجازه بدی که امور مسیر خودشونو طی کنن. از طریق صحبت کردن با شریک خود و اطلاع از نیازهای او و همینطور دست به آزمایش زدن و شناخت بدن طرف مقابل متوجه خواهی شد که توی سکس و شناخت طرف آنطور که فکر میکنی هم نیستی بلکه خیلی بیشتر و بهتر میدانی و طرف سکسی قابلی هم هستی.

سکس و رابطه خوبی برایتان آرزو میکنیم. - سه کاف